

The birth of Biopolitics

LECTURES AT THE COLLEGE DE FRANCE, 1978-79

کانال تلگرام: https://t.me/obscura_ir
همکاری با ما: http://obscura.ir/?page_id=77



لطفاً در استفاده از
این محتواها حقوق
آبسکورا و همکاران
آن را محترم
بشمارید.

هدف آبسکورا از انتشار این
مجموعه‌ها تولید «بسته‌های
آموزش عمومی» نیست، بلکه
دقیقاً مقابله با فضایی است که
دانش اجتماعی انتقادی را به
نفع برداشت‌های «جزوه‌ای» و
«درسی» سرکوب می‌کند.

دومین مجموعه از اسلایدهای
«شناخت نولیبرالیسم»:
مهم‌ترین فرازهای
«تولد زیست‌سیاست»
میشل فوکو

درسگفتار نخست

درسگفتار نخست: دهم ژانویه - ۱۹۷۹

هدف: پی گرفتن تاریخ «فن حکمرانی» (۹)

هدف: مطالعه‌ی ابژه‌های متنوع، قواعد عام و اهداف فراگیر حکمرانی (۱۰)

آگاهی حکومت از خودش (۱۰) (که محدود به «خودآگاهی» نیست و بیرون و درون دولت محقق شده)

روند عقلانی کردن (توجیه عقلانی بخشیدن) «عمل (کردار) حکومتی» در قالب «اعمال سلطه‌ی سیاسی» (۱۰)

درسگفتار نخست: دهم ژانویه - ۱۹۷۹

روش: کنار گذاشتن «جهان شمول» های «موهوم» با استفاده از زنجیره ای از «کردارهای عینی» حکومت (۱۱)

روش: رهایی از مفهوم پردازی مبتنی بر «مفاهیم مفروض»؛ با رهایی از «جهان شمول» ها (۱۱)

مسبق به سابقه ای طولانی در کار فوکو: در بررسی دیوانگی هم می خواستم «موهوم» بودن آن را نشان دهم
(۱۲)

درسگفتار نخست: دهم ژانویه - ۱۹۷۹

شرح الگوی «مصلحت دولت» به عنوان یکی از انواع عقل حکومتی

1

بازگشت به درسگفتارهای پیشین:
خاصه امنیت، سرزمین و جمعیت
(۱۹۷۸) (۱۳)

شرح عقلانیت ناظر بر «مصلحت
دولت» (۱۳)

تعریف: عقلانیتی که دولت را
«تعریف» کرد و آن را به عنوان
واقعیتی «خودبسنده» و «خاص»
تمایز بخشید (۱۳)

4

یعنی مجموعه‌ای از قواعد و اصول
«ما فوق» و «مسلط بر» دولت وجود
دارند که نسبت به آن «بیرونی» اند،
اما حاکمیت بر دولت مستلزم احترام
به آنها است. (۱۳)

حاکمیت بر دولت مستلزم احترام به
قوانین بیرونی مانند قوانین مقدس،
اخلاقی و طبیعی هست اما حاکم جدید
دیگر مسئول «رستگاری» رعایای خود
نیست. (۱۳ و ۱۴)

پایان روابط «پاترنال»؛ دولت دیگر
امری متجانس با «خانه»، «کلیسا» یا
امپراطوری نیست؛ بلکه واقعیتی
است خاص و منفصل از دیگر
پدیده‌ها (۱۴)

درسگفتار نخست: دهم ژانویه - ۱۹۷۹

مقایسه‌ی الگوی «مصلحت دولت» با انواع پیشین عقل حکومتی

رها شدن الگوی «مصلحت دولت» از اسطوره‌ی «امپراطوری» و تبدیل آن به امری «متکثر». (۱۴)

راه‌های حاکمیت بر دولت به نحوی که هم منطق «خاص» آن حفظ شود و هم «متکثر» باشد. (۱۴)

«همبسته»‌های راه‌های حاکمیت بر دولت: مرکانتیلیسم (۱۴)؛ پلیس یا مدیریت داخلی (۱۵)؛ دائمی‌سازی ارتش و دیپلماسی (۱۵)

رها شدن از تصویر «هابزی» «هیولای بی‌رحم»: از الگویی از حکمرانی سخن می‌گوییم با «کردار»‌های جدید که دولت همبسته‌ی آن است (۱۵)

درسگفتار نخست: دهم ژانویه - ۱۹۷۹

مقایسه‌ی الگوی «مصلحت دولت» با انواع پیشین عقل حکومتی

در دوره‌ی مصلحت دولت «محدودیت»هایی متفاوت نیز بر عملکرد دولت اعمال می‌شوند (۱۶)

دولت از آرمان امپراطوری‌گری رها می‌شود؛ کوشش دولت بر جلوگیری از فرودستی در مقابل دیگر دولت‌ها و حفظ استقلال و اقتدار خویش است (۱۶)

از جمله شروط قوی بودن دولت اعمال اقتدار «نامحدود» بر «ابژه‌های پلیسی» در داخل است. (۱۷)

«خودمحدودکنندگی» دولت در اعمال اقتدار پلیسی‌اش شکل «قانون» یافت. (۱۸)

درسگفتار نخست: دهم ژانویه - ۱۹۷۹

پیش از قرن شانزدهم امپراطوری «عدالت‌گستر» بود و عناصر قضایی و حقوقی مقوم آن بودند (۱۸)



سپس «مصلحت دولت» آمد و «اقتدار پلیسی» نامحدودش را با خود آورد (۱۸)



و سپس قانون به عنوان سازوکار جبرانی برای «تحدید» آن اقتدار پلیسی بازتعریف شد (۱۸)



قانونی که دولت را از دخالت در قانون اساسی، قوانین طبیعی و قراردادهای اجتماعی بازمی‌دارد (۱۸ و ۱۹)

درسگفتار نخست: دهم ژانویه - ۱۹۷۹

اوصاف عقل حکومتی مدرن از اواسط قرن هجدهم به بعد

محدودیتی درونی نیز به خویش پذیرفت
و اما «عقلانیت حکومتی»

به «ظرفیت»های «واقعی» خویش واقف باش؛ در حد همان ظرفیتها اعمال «اقتدار» کن؛ محدودیت‌های دوافکتو و «غیرحقوقی» خود را پذیرا باش (۲۲)

با لحاظ «ظرفیت»های محدودت، در اعمال اقتدار خویش «استثنایی» قائل نشو. آن «محدودیت دوافکتو» به اقتدارتو «عمومیت» می‌بخشد (۲۲)

این محدودیت‌های درونی نه مانع، بلکه «عامل تحقق» اهداف تو هستند (۲۳)

نسبتی میان این محدودیت‌ها و آزادی شهروندان وضع نکن؛ آن‌ها را چارچوب «دستور کار» خود ببین (۲۴)

این محدودیت‌ها را زمینه‌ی تعیین حدود «آزادی» و «محدودیت» قلمداد نکن؛ آن‌ها به تو چارچوبی می‌دهند برای «مبادله» با شهروندان (۲۴)

درسگفتار نخست: دهم ژانویه - ۱۹۷۹



«اقتصاد سیاسی» تبدیل به آن گونه‌ی عقلانیت و آن ابزار فکری شد که

خود محدودسازی «عقل حکومتی» را ممکن می‌کرد (۲۶)

1

دانشی «درون حکومتی» در تقابل با دانش حقوقی
«برون حکومتی» (۲۷)

2

از موضع «مهار» اقتدار حکومت نشأت نمی‌گرفت؛
بلکه در فیزیوکراسی سابقه‌ی دفاع از دسپوتیزم
داشت (۲۷)

دانش اقتصاد سیاسی

3

به جای مبانی طبیعی به دنبال کشف سازوکارها و
قواعد عملکرد امور بود (۲۸ و ۲۹)

4

و با اتکال بر آن سازوکارها و قواعد دوتایی
مشروعیت - عدم مشروعیت را با دوتایی کامیابی
و ناکامی جایگزین کرد (۲۹ و ۳۰)

درسگفتار نخست: دهم ژانویه - ۱۹۷۹

پرسش بنیادین در پیکربندی
حکمرانی مدرن از اواسط قرن
هجدهم به بعد

آیا حکمرانی در بازه‌ی میان
«بیش از حد زیاد» و «بیش
از حد کم» قرار دارد و باقی
مانده است؟ (۳۳)

پرسش بنیادین در پیکربندی
حکمرانی در سده‌های شانزدهم و
هفدهم (مصلحت دولت)

آیا حکمرانی برای دستیابی به
اهداف خویش از عمق، شدت
و توجه کافی برخوردار است؟
(۳۳)

پرسش بنیادین در پیکربندی
حکمرانی پیش از قرن پانزدهم

آیا حکمرانی با قوانین الهی،
اخلاقی و طبیعی سازگار
است؟ (۳۳)

سامانه‌ای تازه از دانش - قدرت شکل گرفت (۳۴)

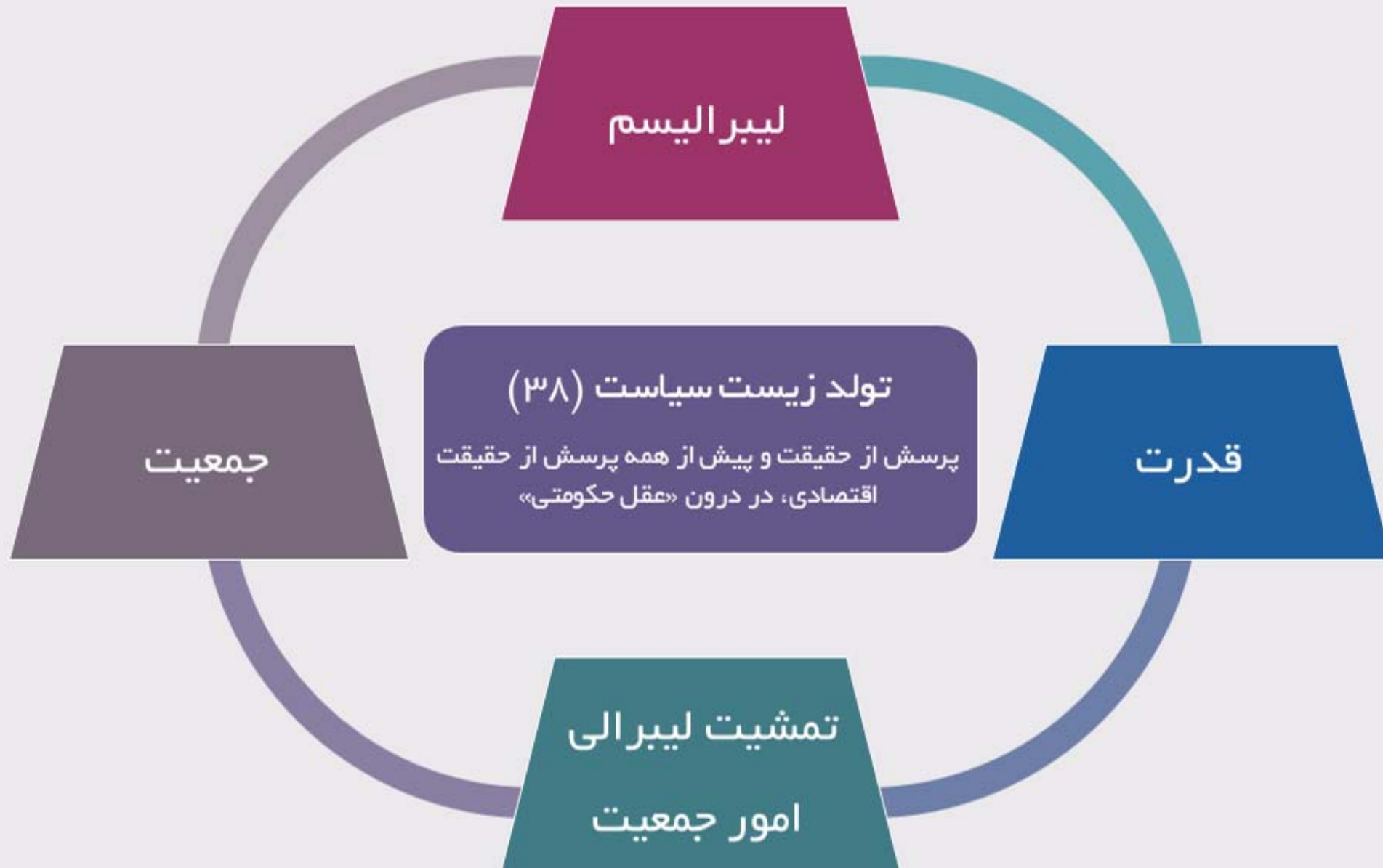
رژیم تازه‌ای از «حقیقت» (۳۴)

تولد «دوقطبی» نامتقارن اقتصاد و سیاست (۳۴)

رهایی دولت از خودپرسشگری بر اساس قوانین اخلاقی، حقوقی و طبیعی (۳۳)

اتکا بر لیبرالیسم به مثابه قاعده‌ی تفسیر توان دولت بر مبنای منطق «اقتصادی» (۳۵ و ۳۷)

لیبرالیسم چونان منطق معارض یا مصحح «مصلحت دولت» (۳۷)



درسگفتار دوم

1

فن پیچیده‌ی حکمرانی لیبرال را نمی‌توان
خشتی‌کننده، محوکننده، منسوخ‌کننده و
نفی‌کننده‌ی «مصلحت دولت» دانست
(۴۷)

2

لیبرالیسم تشدید و پالایش درونی
مصلحت دولت است؛ بر اساس منطق
حداکثر/حداقلی و با گرایش به «دولت
حداقلی»؛ «حکومت مقتصدانه»؛ الگویی
برای حفظ، توسعه و تکامل «مصلحت
دولت» (۴۸)

تغییر در معنا و کارکرد بازار؛ جایی که در
قرون وسطی و قرن شانزده و هفده
عرصه‌ی «عدالت» بود؛ تنظیم قیمت؛
توزیع عدالت؛ جلوگیری از کلاهبرداری؛
عرصه‌ای «مقرراتی»؛ عرصه‌ای
«داوری‌پذیر» (۵۰ - ۵۲)

بازار جدید؛ عرصه‌ی «حقیقت‌پردازی»
شد؛ جایی برای رهایی از مضامین
«عدالت»، «مقررات»، «داوری»؛ عرصه‌ای
برای سازوکارهای «خودجوش»؛ قیمت‌های
«حقیقی»؛ جایی برای قضاوت درباره‌ی
عملکرد حکومت بر مبنای سازوکارهای
«طبیعی» قیمت‌ها؛ حقیقت‌گویی درباره‌ی
«کردار» حکومت؛ صحت‌سنجی و ابطال
کردار حکومت (۵۳ و ۵۴)

ملاحظه‌ی روش‌شناختی کلیدی در تحلیل بازار به مثابه

قاعده‌ی حقیقت‌مندی

یافتن علت این که بازار تبدیل به کارگزار حقیقت‌گویی شد اهمیت چندانی ندارد و به نظر هم نمی‌رسد که چنین علتی یافتنی باشد.

کار مهم‌تر تشریح روابط پدیده‌ها و فهم‌پذیر کردن فرایند تبدیل بازار به قاعده و کارگزار حقیقت‌پردازی است. (۵۵)

انتهای قرن هجدهم:

پرابلماتیک تحدید «حقوقی» حکمرانی

حقوق عمومی ملازم با اقتصاد سیاسی چیست؟ چگونه باید همزمان با تصدیق نقش ضروری حکومت در حیطه‌های مشخص، اعمال قدرت از سوی مراجع عمومی را سامان بخشید و محدود کرد؟ چگونه باید حکومت به لحاظ حقوقی محدود شود و بازار در قانون متجلی شود، بی‌آن‌که قاعده‌ی عام و تخطی‌ناپذیر «بازار به مثابه عرصه‌ی حقیقت‌پردازی» نقض شود؟ (۶۱)

دو رویکرد متفاوت به موضوع «تحدید» حقوقی اعمال قدرت از سوی مراجع عمومی

رویکرد رادیکال انقلابی فرانسوی

- انسان‌های حقوقی طبیعی و غیرقابل نقض دارند
- آزادی انسان‌ها به اندازه‌ی حقوق غیرقابل واگذاری‌شان است
- بنابر قراردادها از برخی از حقوق صرف‌نظر می‌کنند
- استنتاج حدود حکومت بر مبنای حقوق انسان (۶۲ - ۶۶)

رویکرد رادیکال فایده‌گرای انگلیسی

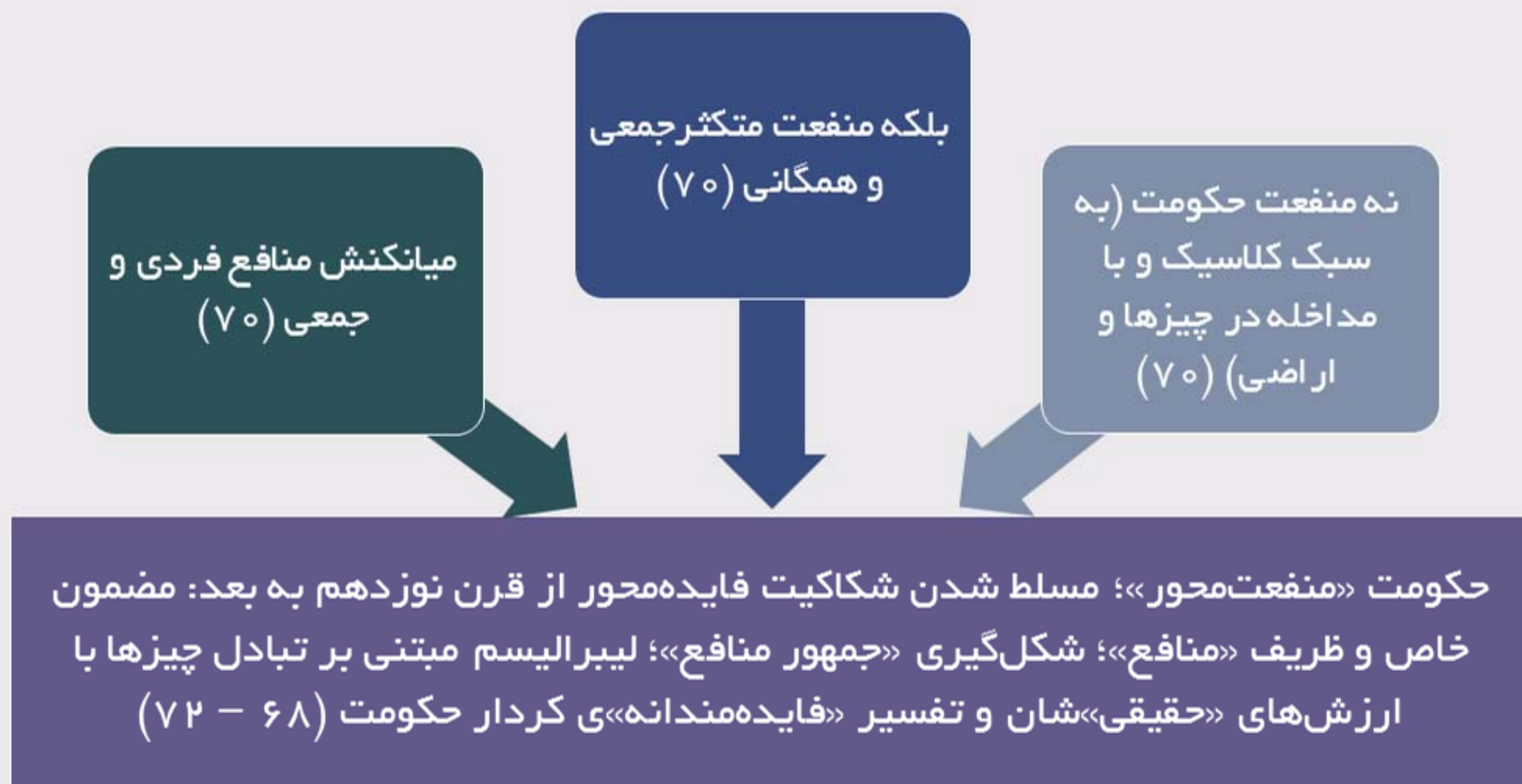
- شروع از «خود کردار حکومتی»
- آزادی انسان‌ها به اندازه‌ی استقلال‌شان از حکومت است
- متمرکز بر مسأله‌ی رادیکال «فایده»
- سازمان‌دهی‌شده حول اقتصاد جدید «عقل حکومتی»؛
تکنولوژی حکومت (۶۲ - ۶۶)

درسگفتار دوم: هفدهم ژانویه - ۱۹۷۹

بلکه باید با رویکردی «استراتژیک» نشان داد که این دو رویکرد «نامتجانس» امکان همزیستی یافته‌اند و در نهایت عنصر «فایده» به عنوان عامل مسلط عمل می‌کند. «منفعت» پس از «بازار» به دومین تکیه‌گاه عقل حکومتی جدید تبدیل می‌شود. (۶۶ - ۷۲)

ملاحظه‌ی روش‌شناختی مهم فوکو این است که نباید درصدد ارائه‌ی شرحی «دیالکتیکی» از روند جایگزینی دو رویکرد فرانسوی و انگلیسی بود؛ (۶۶ - ۷۲)

درسگفتار دوم: هفدهم ژانویه - ۱۹۷۹



درسگفتار سوم

درسگفتار سوم: بیست و چهارم ژانویه - ۱۹۷۹

گذار از بازی با حاصل جمع صفر مرکاتیلیستی به بازی «ثروتمندسازی متقابل» لیبرالیستی از نیمه‌ی قرن هجدهم به بعد (۸۰ - ۸۳)

«ثروتمندسازی متقابل» مبتنی بر رویکرد بازار آزاد اسمیت و فیزیوکرات‌ها (۸۲)

مبنا واقع‌شدن بازی لیبرالیستی در ایده‌ی پیشرفت اقتصادی نامحدود برای اروپا (مبتنی بر بازار جهانی برای اروپا) (۸۳)

جهانی‌شدن بازار در نتیجه‌ی جایگزینی موازنه‌ی اروپایی (مبتنی بر مصلحت دولت و اقتدار پلیسی) با سوژه‌ی اقتصادی گلوبال (بقای اروپا در گرو گسترش بازی به بیرون از اروپا) (۸۴ - ۸۵)

درسگفتار سوم: بیست و چهارم ژانویه - ۱۹۷۹

این فن حکمرانی گلوبال نه مصداقی از کولونیالیسم است و نه می‌توان آن را آغاز امپریالیسم دانست؛ این گونه‌ای تازه از محاسبات در مقیاس جهانی در کردار حکومتی اروپایی است؛ بازی‌ای که در اروپا انجام می‌شود، در حالی که سهم بازی جهان است (۸۵)

نظام‌های حقوقی دریایی که همراه با اقسامی از «قضایی‌کردن» هستند؛ و پروژه‌های «صلح پایدار» که منجر به شکل‌گیری سازمان‌های بین‌المللی می‌شوند، نمونه‌هایی از آن محاسبات در مقیاس جهانی‌اند (۸۵ و ۸۶)

فوکو یادآوری می‌کند که باید از رهیافت «استراتژیک» و نه «دیالکتیک» برای تحلیل این روندها استفاده کرد؛ رویکرد موازنه‌ی اروپا ادامه یافت (در اشکالی مانند کنگره‌ی وین) اما عنصر مسلط جهانی‌شدن فن حکمرانی لیبرال بود (۸۸ - ۹۱)

درسگفتار سوم: بیست و چهارم ژانویه - ۱۹۷۹

فوکو شرح می‌دهد که چرا از گونه‌ای
ناتورالیسم بازار آزاد سخن نمی‌گویید
(۹۲ - ۹۳)

فوکو هم‌چنان اصرار دارد که از
کانسپت «لیبرالیسم» بهره بگیرد،
زیرا در واقع آن آزادی‌های «طبیعی»
مورد احترام فیزیوکرات‌ها و
اسمیتی‌ها نیستند؛ «استبداد
روشن‌بینانه» (۹۲)

درسگفتار سوم: بیست و چهارم ژانویه - ۱۹۷۹

لیبرالیسم کانسپت محوری کار فوکو می‌شود چون «مصرف آزادی» و نه «احترام به آن» را بیان می‌کند؛ لیبرالیسم مصرف‌کننده‌ی آزادی بازار، آزادی حقوق مالکیت، آزادی بیان و سایر اقسام آزادی‌ها است؛ لیبرالیسم فلسفه‌ی مدیریت، تولید و مصرف آزادی است (۹۴ - ۹۵)

فوکو لیبرالیسم را به کار می‌برد تا به شرح آن روابط عینی بپردازد که همواره میان حاکمان و افراد مورد حکومت وجود دارند؛ آن روابطی که نمی‌توان آن‌ها را همواره در حال آزادتر شدن دانست؛ نمی‌توان به سادگی لیبرالیسم را حکومت حامل آزادی بیشتر دانست (۹۴)

درسگفتار سوم: بیست و چهارم ژانویه - ۱۹۷۹

لیبرالیسم چوتان نظام «ساخت» آزادی

تدارک مستمر نیروی کار مناسب و «مقید» به قواعد بازار (۹۶)	«حمایت‌گری» فعالانه از «بازار» و مبارزه با انحصارگری (۹۶)	برآورد هزینه‌ی تولید آزادی بر مبنای «امنیت» و محاسبه‌ی مخاطرات؛ میانجی‌گری دائمی میان آزادی و امنیت؛ بازی همیشگی آزادی و امنیت در قلب حکمرانی لیبرالی (۹۶ و ۹۷)	ضرورت نقش‌های «تنظیمی» و «کنترلی» (۹۶)
--	---	--	---

درسگفتار سوم: بیست و چهارم ژانویه - ۱۹۷۹

مدیریت خطرات به عنوان نخستین پیامد فن لیبرالی حکومت

شعار لیبرالیسم: هم‌آغوش خطر باش؛

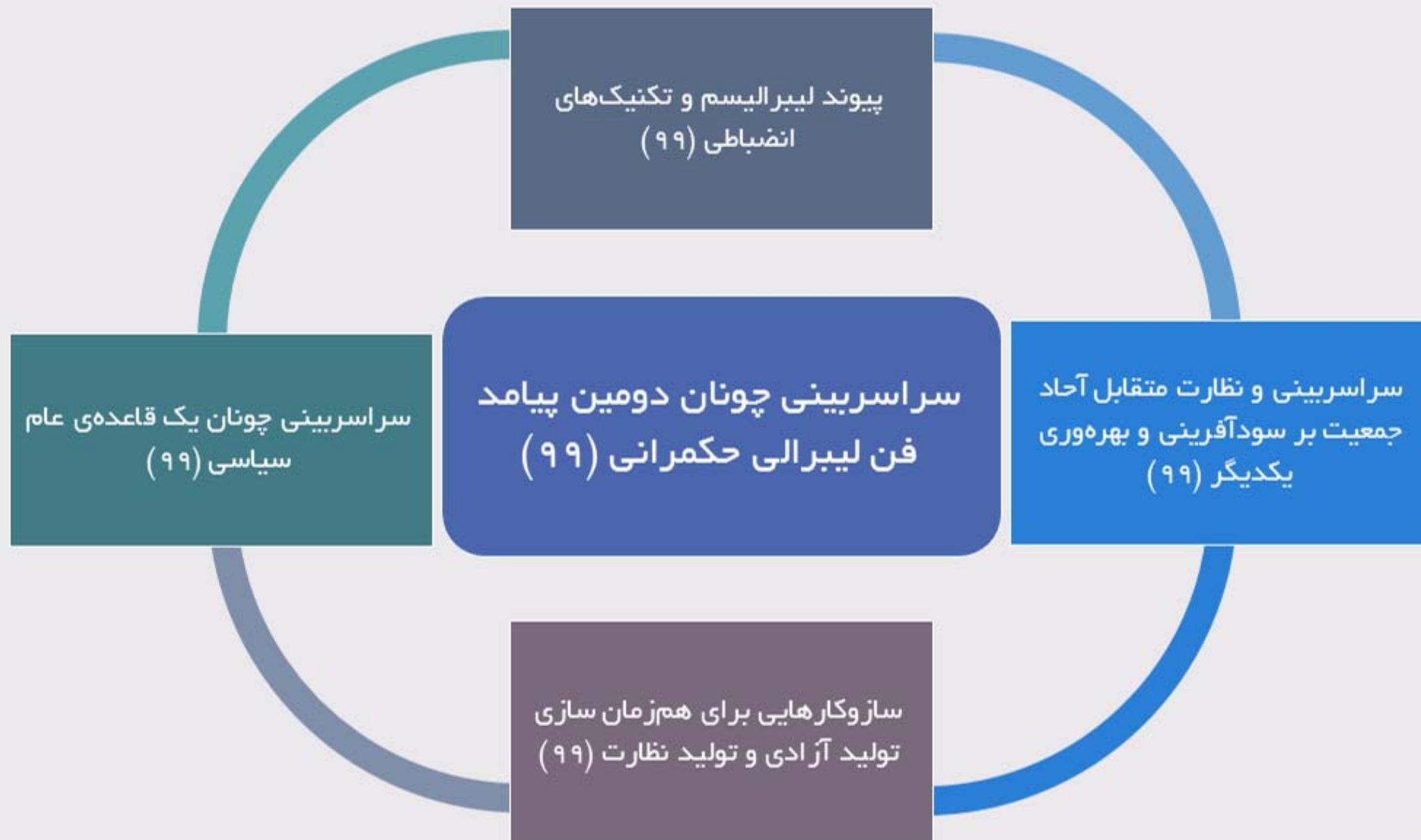
«خطرناک» زندگی کن و در معرض خطر بودن را جزئی از زندگی‌ات بدان (۹۸)

لیبرالیسم «خطر» را از «فجایع» به کانون زندگی روزمره می‌آورد؛ همیشه باید از خطرات هراسید و درون «فرهنگ سیاسی خطر» زیست؛ این «فرهنگ خطر محور» شرط حیات لیبرالیسم است (۹۸)

زندگی سرشار از «محرک‌های خطر» است؛ زندگی روزمره‌ی ما عرصه‌ی بروز «خطر»های متنوع است؛ محرک‌های خطر از دلالت اصلی لیبرالیسم هستند (۹۸)

خطرهای متنوع: بانک‌های پس‌انداز؛ داستان‌های پلیسی؛ بیماری‌ها؛ بهداشت؛ جنسیت؛ نژاد... (۹۸)

درسگفتار سوم: بیست و چهارم ژانویه - ۱۹۷۹



پیامد سوم فن لیبرال حکمرانی:

تبدیل کنترل و مداخله‌ی بیشتر به «مولد» آزادی (۱۰۰)

مداخله‌های روزولت در ۱۹۳۲: مداخله‌هایی بازار آزادی به اسم دفاع از آزادی کار کردن؛ با کاربرد ابزارهای رفاهی. آنچه روزولت انجام داد، دقیقاً از همان جنس مداخله‌ای بود که بعدها امثال هایک آن را زمینه‌ساز «بردگی» دانستند. بنابراین لیبرالیسم عرصه‌ی همان بحران‌هایی است که خود نیز از آن‌ها تغذیه می‌کند، به آن‌ها دامن می‌زند یا از درون قربانی آن‌ها است (۱۰۰)

بحران‌آفرینی و ابهام ترفندهای «آزادی‌ساز»؛ ترفندهایی که قرار است مولد آزادی باشند و از منظر لیبرالی زمینه‌ی هدم آن را فراهم می‌کنند؛ مداخله‌های کینزی و سیاست‌های مشابه که همگی به بحران‌های لیبرالیسم دامن می‌زنند؛ آن‌ها برای مقابله با تهدید کمونیسم، فاشیسم و ناسیونالیسم طراحی می‌شوند اما به ادعای لیبرال‌ها خود حامل تهدیدهایی برای آزادی هستند؛ آنچه در بازاندیشی‌های آلمانی و آمریکایی حکمرانی رخ داد؛ بحران‌هایی در دستگاه یا سامانه‌های حکمرانی و مرتبط با بحران‌های سرمایه‌داری، اما نه لزوماً یکسان با آن‌ها (۱۰۱ - ۱۰۳)

درسگفتار چهارم

درسگفتار چهارم: سی و یکم ژانویه - ۱۹۷۹

مصادیقی معاصر از
مضمون رایج «دولت‌هراسی» (۱۱۱)

- نازیسم
- برنامه‌ی بوریج
- شوروی

ملاحظه‌ی مهم روش‌شناختی در مطالعه‌ی دولت

فوکو آگاهانه از مطالعه‌ی دولت به مثابه یک «امر عام سیاسی» و یک پدیده‌ی برخوردار از «سرشت» یا «ذات» می‌پرهیزد. نزد او دولت نه امری برخوردار از ذات یا سرشت مشخص است و نه منبعی مستقل و برخوردار از «قدرت در خود»؛ دولت نزد فوکو چیزی است تهی از نقاط یا حیطه‌های «درونی» و رژیمی است متحرک و پویا از حکومت‌داری‌ها (۱۱۳ و ۱۱۴)

نولیبرالیسم آلمانی (۱۱۵)

جمهوری وایمار

بحران ۱۹۲۹

نازیسم

طرح مارشال

نولیبرالیسم آمریکایی (۱۱۵)

ارجاع مکرر به تجربه‌ی نیودیل

نقد سیاست‌های روزولت

مقاومت در برابر مداخله‌گرایی‌های فدرال

مداخله‌های دولت‌های مرکزی اغلب دموکرات

درسگفتار چهارم: سی و یکم ژانویه - ۱۹۷۹

عناصر مشترک میان نولیبرالیسم آلمانی و نولیبرالیسم آمریکایی (۱۱۵ و ۱۱۶)

اندیشه‌های مکتب اتریش و
خاصه فون میزس و هایک (۱۱۶)

نقد برنامه‌ریزی‌های دولتی و
الگوهای اقتصادی کنترل‌شده
(۱۱۵)

نقد سرسختانه‌ی کینز و مداخلات
کینزی (۱۱۵)

درسگفتار چهارم: سی و یکم ژانویه - ۱۹۷۹

بسترهای سیاسی و اقتصادی نولیبرالیسم آلمانی (۱۱۶)

ضرورت تجدید ساختار و تبدیل اقتصاد جنگ
به اقتصاد صلح

ضرورت تجدید ساختار پتانسیل‌های اقتصادی
از دست‌رفته

درسگفتار چهارم: سی و یکم ژانویه - ۱۹۷۹

سه نیاز بستر ساز
نولیبرالیسم آلمانی
(۱۱۶)

نیاز به برنامه‌ریزی به منزله‌ی ابزار اصلی تجدید ساختار

نیاز به برنامه‌ریزی برای اجرای بهینه‌ی طرح مارشال

نیاز به هدف‌گذاری‌های اجتماعی برای
جلوگیری سیاسی از احیای فاشیسم و نازیسم

درسگفتار چهارم: سی و یکم ژانویه - ۱۹۷۹

با تصمیم شورای علمی مستقر در بخش
انگلوامریکن برلین و با محوریت ارهارد،
تصمیم بر آن شد که کنترل دولتی کاهش
یابد و مقررات زدایی آغاز شود (۱۱۷)

آن سه نیاز پساجنگی سیاستی
مداخله‌گرایانه‌ی مبتنی بر اشتغال کامل و
کینزی را رقم زده بودند (۱۱۷)

درسگفتار چهارم: سی و یکم ژانویه - ۱۹۷۹

رویکرد خاص لودویگ ارهارد

موکول کردن «مشروعیت» دولت به آزادی و مسئولیت شهروندان (۱۱۸ و ۱۱۹)

موکول کردن حق نمایندگی سیاسی به احترام به آزادی اقتصادی (۱۱۹)

بازتعریف مسأله‌ی عدم مشروعیت نازیسم به عنوان نقض آزادی شهروندان (۱۱۹)

ارجاع به آزادی اقتصادی به عنوان جایگزین چارچوب‌های حقوقی مشروعیت دولت پساجنگی (۱۲۰)

تبدیل نهاد آزادی اقتصادی به کانون توجه و تمرکز حاکمیت سیاسی (۱۲۱)

درسگفتار چهارم: سی و یکم ژانویه - ۱۹۷۹

اهداف دوگانه‌ی رویکرد ارهارد

جلب حمایت مالی و صنعتی
آمریکایی‌ها از الگوی
اقتصادی جدید (۱۲۱)

طراحی الگویی برای به
حداقل رسانیدن احتمال
بازگشت دولتی هیتلری
(۱۲۱)

درسگفتار چهارم: سی و یکم ژانویه - ۱۹۷۹

الگوی متفاوت
تولید منطق
«حکومت‌مندی»
در آلمان معاصر

اقتصاد، توسعه و رشد اقتصادی به عنوان مولد
«حاکمیت» (۱۲۲)

اقتصاد چونان مولد «مشروعیت» (۱۲۲)

خلق و تباریابی پیوسته‌ی نهاد دولت از بطن نهاد
اقتصاد (۱۲۲)

حصول دائمی اجماع ایجنت‌های اقتصادی (اعم از
سرمایه‌گذار، کارگر، کارفرما و اتحادیه) (۱۲۲)

درسگفتار چهارم: سی و یکم ژانویه - ۱۹۷۹

جایگزینی تاریخ معیوب با رشد اقتصادی مستمر (۱۲۴)

ثروتمندی و ثروت‌افزایی به نشان‌گر وفاداری به دولت تبدیل می‌شود (۱۲۳)

اقتصاد نشانه‌هایی سیاسی تولید می‌کند که عملکرد ساختارها، سازوکارها و توجیهات قدرت را امکان‌پذیر می‌کند (۱۲۴)

اقتصاد به دولت آلمانی مجال عرض اندام دوباره می‌دهد (۱۲۴)

بعد جدیدی از زمان‌مندی شکل می‌گیرد که مبتنی بر رشد اقتصادی است (۱۲۴)

دولتی «اساساً اقتصادی» شکل می‌گیرد (۱۲۴)

درسگفتار چهارم: سی و یکم ژانویه - ۱۹۷۹

نولیبرالیسم آلمانی هرچند در ابتدا با مقاومت سوسیالیست‌ها روبرو می‌شود، در نهایت اقبال عام می‌یابد (۱۲۶)

سوسیال‌دموکراسی آلمانی روندی تدریجی از پذیرش عوامل بازار آزاد و مالکیت خصوصی را طی می‌کند (۱۲۷ و ۱۲۸)

اس.پی.دی تنها شروطی «نظری» را برای پذیرش اقتصاد مبتنی بر بازار آزاد مطرح می‌کند (۱۲۸)

اس.پی.دی در تقابل با پیشینه‌ی مارکسیستی خویش می‌خواست سهمی در «نظم جدید» داشته باشد؛ بدیلی هم برای این نظم جدید نداشت (۱۲۹ و ۱۳۰)

بادگودسبرگ در ۱۹۵۹ عرصه‌ی ورود اس.پی.دی بود به «نظم حکومت‌داری» جدید در آلمان (۱۳۰)

در ۱۹۶۳ گام بعدی هم برداشته شد؛ ضرورت همراهی برنامه‌ریزی حداکثری با رقابت متنفی اعلام شد (۱۳۰ و ۱۳۱)

اس.پی.دی چنان در نظم جدید جذب شد که توانست دولت تشکیل دهد (۱۳۱)

فقدان «عقل حکومتی» در سوسیالیسم (۱۳۲)

- آخرین نظریه‌ی دولت از آن هابز است (۱۳۱)
- لاک نظریه‌ای درباره‌ی دولت ارائه نکرد، بلکه به «حکومت» پرداخت (۱۳۱)
- سوسیالیسم در سلامت و تأمین اجتماعی دارای تکنیک‌های مداخله‌ی اجرایی و واجد انواعی از عقلانیت تاریخی، عقلانیت اقتصادی و عقلانیت اجرایی است (۱۳۲)
- با این حال به دشواری می‌توان از حکومت‌داری سوسیالیستی سخن گفت (۱۳۲)
- سوسیالیسم همواره «به ضمیمه»ی انواع حکومت‌داری عملی شده است (۱۳۳)
- سوسیالیسم به حکومت‌داری لیبرال «متصل» بوده؛ نقش نیروی موازنه و مسکن را یافته و نقش‌آفرینی مکمل داشته است (۱۳۳)
- خاصه در فرمایشیون‌های «پلیسی» و «شدیداً اداری»، سوسیالیسم مجال نقش‌آفرینی بیشتری می‌یابد اما خود واجد حکومت‌داری مستقلی نیست (۱۳۳)

درسگفتار چهارم: سی و یکم ژانویه - ۱۹۷۹

فراتر از سوسیالیسم واقعاً موجود

1

پرسش طعن آمیز فوکو: سوسیالیسم
حقیقی به راستی کجاست؟ در فرانسه
است یا در آلمان؟ (۱۳۴)

2

این پرسش به این دلیل امکان طرح
می یابد که سوسیالیسم فاقد عقلانیت
حکومتی است (۱۳۴)

3

و حال آن که کریزی از این واقعیت
نیست که باید در پی ابداع و ایجاد
حکومت داری سوسیالیستی بود؛
نمی توان به استنباط آن از متون دل
بست (۱۳۵)

4

سوسیالیسم رابطه ی سازگاری با متن
را جایگزین خلأ خویش می کند؛ اهمیت
متن در سوسیالیسم برآمده از خلأ و
غیاب فن سوسیالیستی حکمرانی است
(۱۳۴ و ۱۳۵)

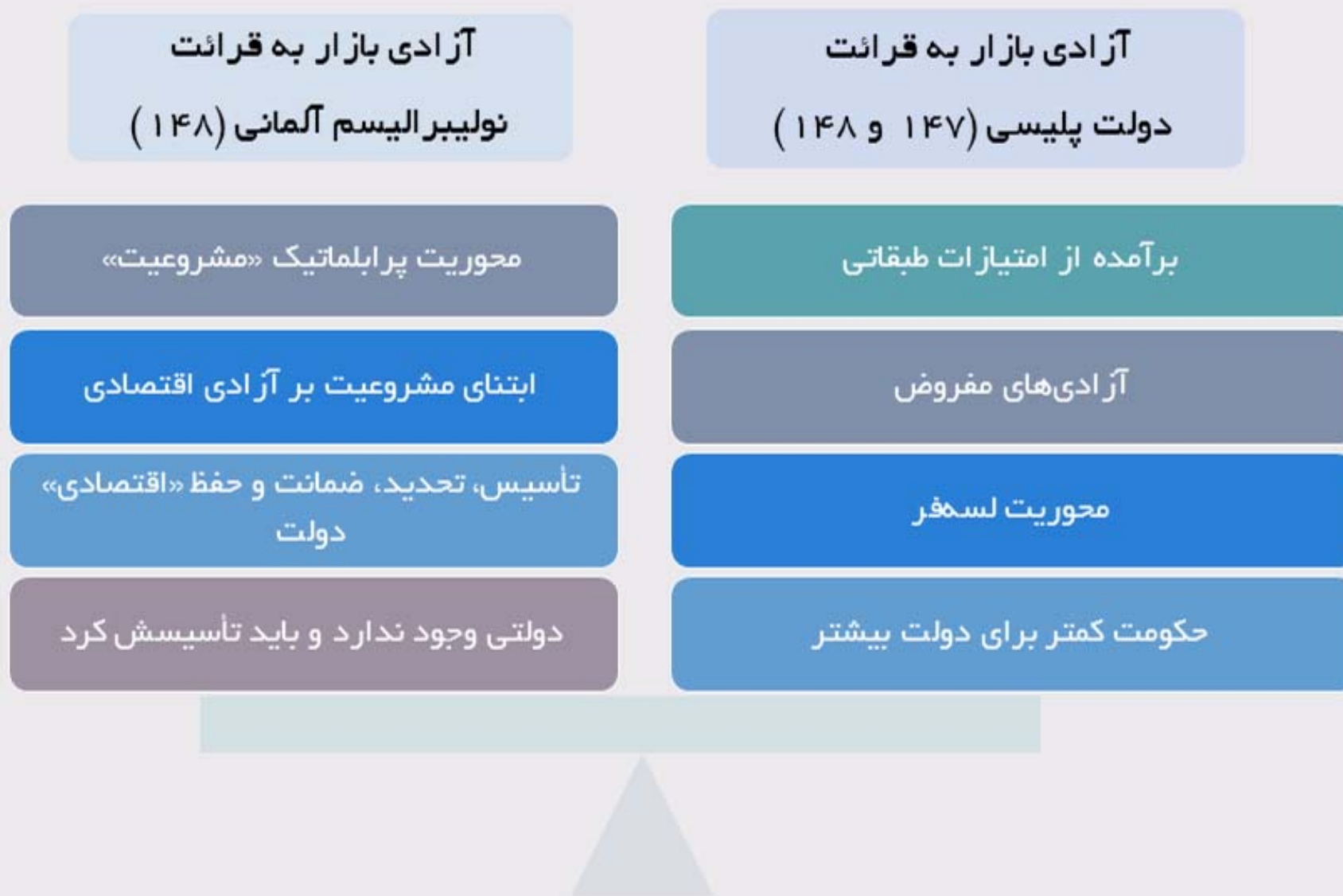
درسگفتار چهارم: سی و یکم ژانویه - ۱۹۷۹

چارچوب تاریخی شکل‌گیری نولیبرالیسم آلمانی (۱۳۵ و ۱۳۶)

شکل‌گیری گونه‌ای جدید از حکومت‌داری لیبرال که منطق سازمانی خود را از پرسش از دولت درباره‌ی حد و میزان آزادی اقتصاد نمی‌گیرد، بلکه از اقتصاد می‌پرسد که چطور آزادی‌اش می‌تواند نقش و کارکردی دولت‌ساز داشته باشد. به این ترتیب اساساً مبنایی تازه برای «مشروعیت» دولت شکل می‌گیرد. (۱۳۶)

درسگفتار پنجم

درسگفتار پنجم: هفتم فوریه - ۱۹۷۹



درسگفتار پنجم: هفتم فوریه - ۱۹۷۹

فرانکفورتی‌ها

آدورنو، هورکهایمر، مارکوز، هابرماس

پایه‌گذاران مکتب انتقادی آلمانی

آن‌ها با رویکردی وبری که در تقابل با رویکرد مارکس بود، به جای تمرکز بر منطق متناقض سرمایه، به دنبال تعریف و صورت‌بندی نوعی عقلانیت اجتماعی جدید برای خشی کردن عدم عقلانیت اقتصادی بودند (۱۵۲)

فرایبورگی‌ها

اویکن، بوم، مولر-آرماک و هایک

پایه‌گذاران مکتب اردولبرالیسم آلمانی

آن‌ها با رویکردی وبری در صدد تعریف یا بازتعریف دوباره‌ی عقلانیت اقتصادی‌ای بودند که امکان خشی کردن عدم عقلانیت اجتماعی سرمایه‌داری را فراهم می‌کرد (۱۵۳)

فلاکت، نازیسم و اردولیرالیسم

نازیسم به فرایبورگی‌ها ایده‌ای برای بازتعریف مقوله‌ی فلاکت داد (۱۵۳)

آنها وظیفه‌ی کلیدی خود را رهایی از هر آن عنصری دانستند که کشور را در قلمرو فلاکت نگاه می‌داشت (۱۵۳ و ۱۵۴)

حمایت‌گرایی اقتصادی، اقتصاد برنامه‌ای، سوسیالیسم دولتی و مداخله‌گرایی کینزی را موانع سیاست لیبرالی و در نتیجه زمینه‌ساز فلاکت و احیای نازیسم دانستند (۱۵۳ - ۱۵۸)

درسگفتار پنجم: هفتم فوریه - ۱۹۷۹

• ابداع تاریخ
«اقتصادی» برای
نازیسم

1
الهامبخش شدن نازیسم
برای اردولبرالها
(۱۵۳)

2
تعریف نازیسم به عنوان
«گسترهی فلاکت» (۱۵۳)

• تعریف مسیرهای
منجر به نازیسم

3
گشایشی معرفت‌شناختی
برای نقد سابقه‌ی طولانی
مداخله‌گری دولت در
آلمان (۱۵۳ و ۱۵۵)

4
حرکت به سوی تعریف
«دشمنان» و «موانع»
دولت جدید و تعریف
الگویی برای بازتوزیع
منابع مفهومی و فنی
(۱۵۴)

• ابداع اجزا و
عناصر لازم برای
پارادایم جدید

• تسویه‌حساب با
سوسیالیسم
مداخله‌گر

عناصری که اردولیرال‌ها با الهام از نازیسم و تعریف گستره‌ی فلاکت در صدد تسویه حساب با آن‌ها برآمدند

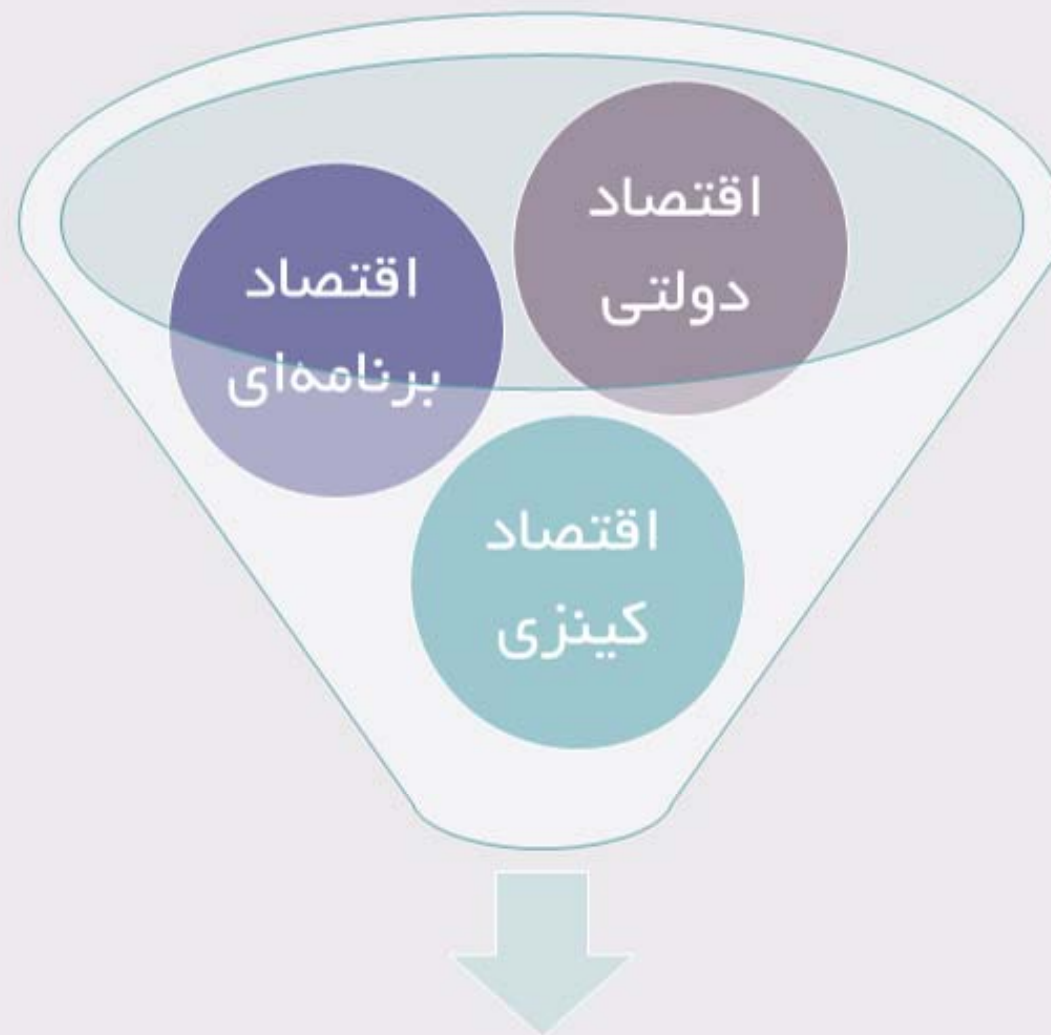
لیست و دیگران که
لیبرالیسم را خط مشی
انگلیسی دانستند
(۱۵۵)

بیسمارک که یک
سوسیالیسم دولتی
حمایتی را مهندسی کرد
و پرولتاریا را نیز به
اجبار در این اجماع
سوسیالیستی ادغام
کرد (۱۵۵)

مداخله‌گرایی کینزی به
قرائت آلمانی علیه
آلترناتیوهای لیبرالی
در دوران پیش از
ظهور نازیسم (۱۵۶)

استقرار اقتصاد
برنامه‌ای که دستگاه
اقتصادی را در یک
سامانه‌ی اجرایی
متمرکز تجلی می‌بخشید
(۱۵۶)

درسگفتار پنجم: هفتم فوریه - ۱۹۷۹



در نظرگاه نولیبرالی «نازیسم» محصول اتحاد مستحکم اقسام «حمایت‌گری» آلمانی است (۱۵۷)

درسگفتار پنجم: هفتم فوریه - ۱۹۷۹



اردولیرال‌ها نازیسم را محصول «گریزناپذیر» گزینش ترکیب یا حتی هر یک از رویکردهای حمایت‌گرایانه دانستند؛ ادعا کردند که نازیسم نتیجه‌ی اجتناب‌ناپذیر ورود به آن مسیرها است (۱۵۸)



اردولیرال‌های آلمانی دست از ترسیم نازیسم به عنوان هیولایی که در نقطه‌ی بحرانی اقتصاد سیاسی و به عنوان علایق آخرالزمانی و افراطی ظهور می‌کند کشیدند (۱۵۸)

درسگفتار پنجم: هفتم فوریه - ۱۹۷۹

رپکه به سراغ برنامه‌ی بوریج رفت تا به انگلیسی‌ها خاطرنشان کند که دارند زمینه‌ی ظهور یک هیتلر را فراهم می‌کنند (۱۵۸)

1
2

تحرک فراآلمانی نولیبرال‌ها

کوشیدند در همه‌جاردی از آن «ثابت» بحران‌سازی بیابند که میان نازیسم و شوروی و انگلستان و آمریکا مشترک بود (۱۵۹)

3
4

هایک بر نیودیل متمرکز شد تا پیامدهای فاجعه‌بار مداخله‌گری در آمریکا را ترسیم کند (۱۵۸)

در روایت آن‌ها دیگر نازیسم «غیاب دولت» نبود؛ بلکه از قضا «رشد نامحدود قدرت دولتی» بود (۱۵۹)

درسگفتار پنجم: هفتم فوریه - ۱۹۷۹

ترسیم نازیسم چوان ظهور «ابردولت» (۱۶۰ و ۱۶۱)

اردولیرال‌ها نازیسم را
سربرآوردن «ابردولت» و
گسترش اتانیزاسیون در
پاسخ به «ناتوانی دولت
بورژوایی» برای تأمین
اهداف «اقتصادی» دولت
رایش سوم دانستند
(۱۶۱)

نباید تصور کرد که
فرودهستی دولت نازی
نسبت به حزب نازی به
معنای «تضعیف» دولت
است (۱۶۰)

این فقط «ظاهر» نازیسم
بود که در آن سلسله‌مراتب
اقتدار و مسئولیت نابود
شده بودند (۱۶۰)

رد تصویر گماینشافتی از
دولت نازی؛ آن دولت حاصل
انهدام مبانی حقوقی دولت
متعارف نبود (۱۶۰)

وارونه‌سازی دکترین زومبارت (۱۶۲)

زومبارت که خط سیری از شبه‌مارکسیسم به شبه‌نازیسم را طی سال‌های ۱۹۰۰ تا ۱۹۳۰ طی کرده بود، این ایده را پروراند که دولت بورژوازی و جامعه‌ی سرمایه‌داری به شکل‌گیری توده‌هایی بی‌روح و بی‌هویت و جداافتاده از اجتماع طبیعی‌شان انجامیده است. حاصل کار جامعه‌ای است مصرفی، نمایشی و تک‌ساحتی (۱۶۲)

اردولبرال‌ها استدلال قوی زومبارت را به پاداستدلالی علیه رویکردهای آنتی‌لیبرال تبدیل کردند؛ آن‌ها مدعی شدند که نازیسم تجلی تشدید همهی آن چیزهایی است که زومبارت تقبیح می‌کند، زیرا همان چیزی را به کار می‌بندد که دلیل واقعی آن «توده‌واری» بود: «دولت قوی» ضدلیبرالی؛ دولت یا دولت مکملی که بر تمام شئون زندگی شهروندان سایه می‌افکند (۱۶۳)

تولد «نولیبرالیسم» (۱۶۵ - ۱۷۲)

تمایزهای اردولیبرالیسم از لیبرالیسم قرن هجدهمی

- گذار از «بازار به مثابه محدودیت بیرونی» به «بازار چونان تنظیم‌گر درونی دولت» (۱۶۶)
- گذار از «مبادله‌محوری» به «رقابت‌محوری» (۱۶۸)
- اعمال دگرگونی‌هایی جدی در لیبرالیسم کلاسیک (۱۶۷)
- نفی لسه‌فر به عنوان قاعده‌ی طبیعی خام؛ تأکید بر «رقابت» به عنوان بازی فرمال مبتنی بر نابرابری‌ها (۱۷۰)
- رقابت چونان یک «سرشت» مستقل؛ یک ساختار فرمال؛ هدفی همواره «در حال تحقق» (۱۷۰ و ۱۷۱)

درسگفتار ششم

مثالهایی برای تشریح سبک کنش حکومتی نولیبرال

هم‌اندیشی لیپمن؛ جایی برای تدقیق دیدگاه‌های نولیبرال (۱۸۸ - ۱۹۰)

انحصار: ممکن است در نتیجه‌ی رقابت ایجاد شود اما نباید آن را جزء درونی منطق رقابت قلمداد کرد. نولیبرال‌ها به شواهدی تاریخی مانند امتیازات مالیاتی، خانوادگی و مالی نیز اشاره می‌کنند که حاکی از دولت‌ساخته بودن انحصارات است. از سوی دیگر وعده می‌دهند که انحصارگر نمی‌تواند به سازوکاری برون‌بازاری برای حفظ برتری خود اتکا کند و برای تداوم جایگاه خود در بازار ناگزیر از بازگشت به میدان رقابت است و به این ترتیب هیچ نیازی به ورود سازوکاری «برون‌بازاری» برای ترمیم آثار انحصار نیست؛ تداوم رقابت خود انحصار را تضعیف خواهد کرد. استدلال می‌زس در این باره جالب است؛ انحصار حتی در فقدان رقیب نیز ناگزیر از «مفروض گرفتن» رقابت است، تا بتواند برتری خود را تداوم ببخشد. به این ترتیب در رویکرد نولیبرال این انحصار نیست که اصالت دارد، بلکه «قیمت رقابتی» است که مبنای تحلیل است (۱۹۱ - ۱۹۵)

هم‌اندیشی لیپمن؛ جایی برای تدقیق دیدگاه‌های نولیبرال (۱۸۸ - ۱۹۰)

اقدامات تنظیمی دولت: دولت به جای مداخله در سازوکارهای بازار باید به تأمین شرایط بازار کمک کند؛ سه گرایش باید تشویق شوند و در عین حال به حدود و ثغور خود نیز واقف باشند؛ کاهش هزینه‌ها؛ کاهش سود بنگاه و سود بالا (چه با کاهش چشمگیر قیمت و چه با افزایش تولید)؛ هدف مهمی این‌ها «کنترل تورم» و به دور نگاه داشتن بازار از بحران است. پس هیچ شکلی از سیاست‌های مداخله‌ای اعم از کنترل قیمت، حمایت‌گری، اشتغال‌زایی و سرمایه‌گذاری عمومی قابل قبول نخواهند بود. ابزار اصلی تثبیت قیمت‌ها نیز نظارت بر سیاست‌های اعتباری بانک مرکزی است (۱۹۵ - ۱۹۷)

سیاست‌های سازمان‌دهنده به عوامل اقتصادی محدود نمی‌مانند؛ آن‌ها به سراغ چارچوب‌هایی می‌روند که میدان اقتصاد را تحت تأثیر قرار می‌دهند. جمعیت، تکنولوژی، آموزش، نظام حقوقی، محیط زیست و ... (۱۹۸ - ۲۰۰)

هماندیشی لیپمن؛ جایی برای تدقیق دیدگاه‌های نولیبرال (۱۸۸ - ۱۹۰)

سیاست اجتماعی: خداحافظی با هرگونه سیاست اجتماعی رفاهی و مداخله‌گرانه؛ پرهیز از هرگونه مداخله‌ای که هدف خود را کاهش نابرابری اعلام کند؛ ضرورت پذیرش این واقعیت که افراد باید خود مهم‌ترین مقاومت‌کنندگان در مقابل خطرات جامعه‌ی جدید باشند؛ تأکید بر سیاست اجتماعی متمرکز بر خصوصی‌سازی، رشد «فردی‌سازی»، خطرپذیری و رقابت حداکثری؛ برای جامعه‌ای که دیگر «جامعه‌ی مبادله» نیست تا مورد نقد مارکسیست‌ها باشد، بلکه جامعه‌ی «بنگاه‌ها» و «کارآفرینی‌ها» است؛ با یک «حکومت جامعه» روبرو هستیم؛ «محیط اجتماعی» به موضوع کردار حکومت تبدیل می‌شود؛ نوعی اخلاق اجتماعی معطوف به بنگاه تجاری رواج می‌یابد که وبر، زومبارت و شومپیتر تلاش کرده‌اند تاریخ آن را روایت کنند؛ جامعه‌ای شکل می‌گیرد که دیگر به سوی کالا و یکپارچگی کالایی هدف‌گیری نشده، بلکه خواهان تکثر و تنوع بنگاه‌ها است (۲۰۵ - ۲۱۱)

سیاست جامعه؛ چنان ابرهی نگر و رویکرد اقتصادی

این سیاست سیاستی اقتصادی مانند سیاستهای رفاهی نیست، بلکه سیاست جامعه است؛ این حکومت نیز حکومت جامعه است (۲۰۵ و ۲۰۶)

حکومت باید فعالانه در امور اجتماعی مداخله کند و «جامعه» ای بسازد که در هر لحظه و هر نقطه‌ی آن بازار مجال «تنظیم امر اجتماعی» را داشته باشد (۲۰۶)

حکومت نباید حائلی باشد میان جامعه و فرایندهای اقتصادی (۲۰۵)

حکومت نباید از جایگاه مصحح عملکرد «بازار» برخوردار باشد (۲۰۵)

درسگفتار هفتم

دو بعد سیاست جامعه

بازتعریف جایگاه قانون و قضا و امر حقوقی در جامعه‌ی مبتنی بر نیروی مولد و «جامعه‌ساز» بنگاه و رقابت؛ تفسیر مجدد جایگاه قانون به نحوی که در تضاد با جامعه‌ی بنگاهی و رقابت‌محور نباشد؛ تفسیر روژیه (۲۲۴ و ۲۲۵)

صوری سازی جامعه بر اساس مدل شرکت: مقصد نهایی دیگر بهینه‌سازی تبادلات کالایی نیست، بلکه تنظیم امر اجتماعی بر اساس قاعده‌ی «رقابت پویا» است؛ جایگزینی جامعه‌ی سوپرمارکتی است با جامعه‌ی بنگاهی یا شرکتی (۲۰۶ و ۲۰۷)؛ بازار و رقابت و بنگاه به عناصر «جامعه‌ساز» و مولد جامعه تبدیل می‌شوند (۲۰۹)

اهمیت تفسیر روژیه از لیبرالیسم (۲۲۵)

- رژیم لیبرال را باید نتیجه‌ی نظامی حقوقی دانست که مداخله‌ی قضایی دولت را مفروض قلمداد می‌کند. حیات اقتصادی درون چارچوبی حقوقی شکل می‌گیرد که رژیم مالکیت، معاهدات، حقوق بهره‌برداری انحصاری، ورشکستگی، انجمن‌های حرفه‌ای و مجامع تجاری، ارز و بانکداری را تثبیت می‌کند. مانند قوانین تعادل اقتصادی، هیچ‌یک از این‌ها نیز «طبیعی» نیستند بلکه مخلوقات مشروط عرصه‌ی قانون‌گذاری‌اند (۲۲۵)
- پس باید به نسبت بازار و این چارچوب‌ها نیز نگاهی پویا و دینامیک داشت؛ باید نظم حقوقی را به صورت مستمر برای اکتشافات علمی، پیشرفت سازمان و تکنیک‌های اقتصادی، ایجاد تحول در ساختار جامعه و گسترش آگاهی مورد استفاده قرار داد؛ رویکرد «بزرگراهی»؛ تنظیم سرعت در عین «پذیرش سرعت»؛ اقتصاد به‌واقع لیبرال تابع داورای دوگانه است: داورای خودانگیخته‌ی مصرف‌کنندگان و داورای عمومی دولت که آزادی، شفافیت و کارایی بازار را تضمین می‌کند (۲۲۶)

روژیه؛ سویی تیئوریک (۲۲۷ - ۲۲۸)

غلبه‌ی رویکردی وبری: با مجموعه‌ای از «روابط» تولیدی روبرو هستیم، بیش از آن‌که با نیروهای تولیدی درگیر باشیم. اقتصاد را نمی‌توان مقدم بر روابط حقوقی دانست؛ اقتصاد از ابتدا مجموعه‌ای از فعالیت‌های تنظیم‌شده بوده؛ به همراه قواعدی از سطوح، اشکال، ریشه‌ها، دوره‌ها و زمان‌های متفاوت؛ قواعدی که ممکن است متشکل از نوعی عادت‌واره‌ی اجتماعی، رهنمود مذهبی، اخلاق، مقررات صنفی و نیز قانون باشند. با یک «نظام» (اویکن) روبرو هستیم با چارچوب‌های نهادی و قواعد اثباتی‌اش.

روژیه؛ سوییهای تاریخی (۲۲۸ و ۲۲۹)

از نظر تاریخی با پیکرهی واحدی روبرو هستیم که در آن فرایندهای اقتصادی و چارچوبهای نهادی به طور متقابل و بی‌امان یکدیگر را طلب می‌کنند، پشتیبانی می‌کنند، تعدیل می‌کنند و شکل می‌دهند. مثال آن الگوی رویارویی خود سرمایه‌داری است با قاعدهی ارشدیت. سرمایه‌داری از پایین با ارشدیت رویارو نشد؛ بلکه قاعدهی ارشدیت در درون سرمایه‌داری تکوین یافت و به تکوین سرمایه‌داری کمک کرد، به نحوی که نمی‌توان قاعدهی فنودالی ارشدیت را بیرون از پیکرهی تاریخی سرمایه‌داری دانست.

درسگفتار هفتم: بیست و یکم فوریه - ۱۹۷۹

روژیه؛ سوییهای سیاسی (۲۲۹ - ۲۳۱)

دقیقاً در تضاد با تحلیل مارکسیستی که «یک سرمایه‌داری» می‌بیند و منطق اقتصادی و الگوی انباشت در آن را تعیین‌بخش تاریخی قلمداد می‌کند، با رویکردی مواجه هستیم که سرمایه‌داری «بالنده» را از سرمایه‌داری «محدود» جدا می‌کند؛ پس از گونه‌ای استثنایی از سرمایه‌داری سخن می‌گوید که خود را با تغییرات متنوع اقتصادی و نهادی سازگار می‌کند و برای خویش امکان‌های تازه‌ای برای تداوم حیات فراهم می‌کند. پس آن‌چه محور تغییر است نه سرمایه‌داری بلکه آن پیکره‌ی پویای اقتصادی و نهادی است. رویکرد نولیبرال مقید به الگویی خاص به نام سرمایه‌داری نیست، بلکه با قلمروهای متنوع امکان‌های پیش‌روی پیکره‌های اقتصادی - نهادی به سرمایه‌داری تداوم می‌بخشد.

پراپلماتیک «مداخله‌گری حقوقی» (۲۳۲ - ۲۴۲)

تلاش نولیبرال‌ها برای استخراج صورتی تازه از سرمایه‌داری به مثابه یک برساختی اقتصادی و نهادی منحصر به فرد (۲۳۲)

اویکن: ضرورت حرکت به سوی حقوق اقتصادی آگاهانه: حقوقی مبتنی بر وجه «نهادی» اقتصاد (۲۳۳)

نوعی بازگشت به همان دوتایی حاکمیت قانون و حاکمیت پلیسی: ایده‌ی «حاکمیت قانون» (۲۳۴)

تضاد «حاکمیت قانون» با «استبداد» و «دولت پلیسی»: استبداد به تمام احکام مراجع عمومی قائم بر اراده‌ی واحد حاکم اشاره دارد؛ دولت پلیسی پیوستاری میان کلیه‌ی اشکال ممکن احکام مراجع دولتی برقرار می‌کند (۲۳۴ و ۲۳۵)

«حاکمیت قانون» به دولتی اشاره دارد که در آن اعمال مراجع دولتی فقط در چارچوب قانون ارزش دارند و با قانون «محدود» می‌شوند پس قانون در اینجا عنصر الزام‌آور و محدودکننده‌ی مراجع دولتی، حاکم یا اراده‌ی او است (۲۳۵)

پرابلماتیک «مداخله‌گری حقوقی» (۲۳۲ - ۲۴۲)

حاکمیت قانون به دولتی اشاره دارد که در آن علاوه بر نظامی از قانون یا قوانین، نوعی نظام داوری قضایی نیز میان افراد و مراجع عمومی وجود دارد؛ به این ترتیب خارج از «دولت» مراجعی شکل می‌گیرند که وظیفه‌شان دفاع از شهروندان است در مقابل مراجع عمومی قدرت (۲۳۶ و ۲۳۷)

نولیبرال‌های آلمانی مفهوم «حاکمیت قانون» را وارد نظم اقتصادی کردند؛ دولت بر این مبنا تنها به شرطی می‌تواند از لحاظ حقوقی در نظم اقتصادی دخالت کند که مداخله‌هایش جهت‌ی و مقصودی نداشته باشند و صرفاً مداخله‌های صوری باشند؛ تنها گونه‌ی مجاز قانون‌گذاری در یک نظم نولیبرال قانون‌گذاری اقتصادی صوری است. این حاکمیت هر گونه‌شان «دانایی» را از دولت سلب می‌کند؛ چارچوبی برای تصمیم‌گیری آزادانه‌ی ایجنت‌های اقتصادی فراهم می‌کند؛ برای دولت به اندازه‌ی ایجنت‌ها تعهد ایجاد می‌کند؛ و در نتیجه به قاعده‌ی بازی عادلانه‌ی دولت و ایجنت‌های خصوصی و فردی تبدیل می‌شود (۲۳۸ و ۲۴۰)

هایک در «بنیاد آزادی»: تضاد قانون‌گذاری اقتصادی با «برنامه» و «برنامهریزی»؛ برنامه امری است هدفمند و اهدافی مانند رشد اقتصادی و افزایش برابری را دنبال می‌کند. پس برنامه‌ها مجدداً به مراجع عمومی شأن تصمیم‌گیر و «عامل اقتصادی» می‌بخشند و در جایگاه سوژه‌های جهان‌شمول برخوردار از دانش، آن‌ها را قادر به اثرگذاری مؤثر بر روندهای اقتصادی می‌کنند (۲۳۸ و ۲۳۹). «برنامه» متضاد با شکل نوین سرمایه‌داری است که چارچوب نهادی آن را «بازی» بنگاه‌ها می‌سازد. مایکل پولانی نیز مهم‌ترین کارویژه‌ی یک نظام داوری را اعمال حاکمیت بر «نظم خودانگیخته»ی حیات اقتصادی می‌داند (۲۳۹ - ۲۴۱)

درسگفتار هفتم: بیست و یکم فوریه - ۱۹۷۹

محوریت چارچوب «نظم و قانون» به عنوان قاعده‌ی بازی مشترک دولت و ایجنت‌های اقتصادی
خصوصی و فردی (۲۴۱ و ۲۴۲)



افزایش نقش نظام‌های قضایی و داوری در نتیجه‌ی حداقلی‌شدن نقش دولت و حداکثری شدن
نقش ایجنت‌های خصوصی و فردی (۲۴۲)



شکل‌گیری دینامیسمی شدید از بازیگری‌های بنگاه‌ها، سوژه‌های اقتصادی و سازوکارهای داوری
(۲۴۲ و ۲۴۳)

مورد خاص شومپیتر

- شومپیتر در این ایده که - بر خلاف رویکرد مارکس - در منطق سرمایه و انباشت آن هیچ تضاد داخلی وجود ندارد و در نتیجه سرمایه‌داری از منظر اقتصادی موفق و کارآمد است، با اردولبرال‌هایی مانند رپکه و اویکن همراه بود (۲۴۵)
- با این حال شومپیتر علاقه‌ای به استدلال‌های اردولبرال‌ها درباره‌ی «انحصار» و گرایش‌های انحصارگرایانه در سرمایه‌داری نداشت. به زعم او این خود سازمان رقابت و نیروی پویای آن است که سازمانی انحصاری را شکل می‌دهد. پس انحصار پدیده‌ای اجتماعی و ناشی از رقابت است (۲۴۵)
- نتیجه آن که شومپیتر گرایش به گونه‌ای از تمرکز سوسیالیستی را غایت ناگزیر سرمایه‌داری می‌دانست؛ ضرورتی سازمانی و اجتماعی برآمده از بازار رقابتی که باید مدیریتش کرد که به توتالیتاریسم نیانجامد (۲۴۶)

پاسخ اردولبرال‌ها به شومپیتر

- اردولبرال‌ها هزینه‌ی سیاسی گرایش به تمرکز را بیش از آن می‌دانند که قابل پذیرش باشد؛ به زعم آن‌ها تنها بدیل موجود نه رضایت دادن به گرایش تدریجی سوسیالیستی و برنامه‌ای، بلکه تأکید هر چه بیشتر بر همان چارچوب نهادی و قانونی صوری یا «حاکمیت قانون» است که تلاش می‌کند هر چه بیشتر گرایش‌های تمرکزگرایانه سرمایه‌داری را خنثی، منطق خالص سرمایه را حفظ و عملکرد رقابتی بازار را تضمین کند (۲۴۶ و ۲۴۷)
- این تصویری منسجم به دست می‌دهد از آمیزه‌ای که اردولبرال‌ها در ذهن دارند؛ ترکیبی از قانون، قلمرو نهادی تعریف‌شده با خصلت به شدت صوری دخالت‌های مراجع عمومی و اقتصاد مبتنی بر رقابت محض (۲۴۸)

درسگفتار هشتم

پاره‌ای ملاحظات نظری و روش‌شناختی (۲۵۸ - ۲۶۳)

فوکو نسبت به شکل‌گیری «ارزش انتقادی تورمی» یا «جریان انتقادی تورمی» هشدار می‌دهد؛ این الگوی شتاب‌آمیز انتقاد ما را به جابجایی‌هایی تحلیلی سوق می‌دهد که از دقت ما می‌کاهند (۲۵۹ و ۲۶۰)	میان مضامین مختلف «دولت‌هراسی» مانند دولت اداری، رفاهی، بوروکراتیک، فاشیستی و توتالیتار نوعی خویشاوندی یا پیوستگی ژنتیکی یا دلالت تطوری وجود دارد که «کلیشه‌ای» انتقادی را رقم می‌زند (۲۵۹)	موضع «اخلاق انتقادی» فوکو؛ با پدیده‌ی دولت به عنوان موجودیتی تهدیدزا برای جامعه‌ی مدنی و نیز عنصری متمایل به امپریالیسم روبرو هستیم (۲۵۸ و ۲۵۹)	کاربرد همان الگوی تحلیل مایکروپاورها برای تحلیل پدیده‌های بزرگ مقیاس مانند سیاست اقتصادی و مدیریت نهادهای اجتماعی (۲۵۸)
---	--	--	--

نقادی‌های تورمی را باید به نقد دوباره کشید زیرا امکان «سلب صلاحیت با اتکا بر حادثین مورد» را فراهم می‌آورند (۲۶۰)

1

نقد تورمی به حذف واقعیت و فعلیت نیز می‌انجامد؛ فرد به جای مواجهه با واقعیت، دست به تخطئه‌ی صورت متورم آن می‌زند و به این ترتیب از روبرو شدن با واقعیت سرباز می‌زند (۲۶۱)

2

نقد تورمی به نقادی خویش نیز نمی‌پردازد و به این ترتیب از تشریح آن‌چه به «دولت‌هراسی» امروزمین انجامیده عاجز است (۲۶۱)

3

فوکو به تحلیل اردولیرالیسم پرداخت تا روشن شود که بنابر چه رویکردی و با چه زمینه‌هایی دولت واجد دینامیسمی درونی دانسته شد که قادر به کنترل روند گسترش و غلبه‌ی همه جانبه‌ی خود بر جامعه‌ی مدنی نیست (۲۶۲)

4

فوکو در مقابل «غفلت نظری» حاصل از رویکردهای تورمی به دولت‌هراسی، دو تنز اصلی را مطرح می‌کند؛ نخست این‌که ویژگی اصلی دولت توتالیتار تشدید و گسترش درون‌زاد سازوکارها و استقلال و خصوصیت دولتی نیست؛ بلکه محدودسازی، فروکاهش و زدودن آن‌ها است؛ البته در پیوند با حزب؛ پس دولت نازی مصداقی از اتانیزاسیون نیست، بلکه حکومت‌داری مبتنی بر حزب است. تنز دیگر هم این‌که آن‌چه با آن در فرانسه روبرو هستیم انتشار همان الگوی آلمانی است و نه رشد دولت و فربه‌گی مصلحت دولت (۲۶۳ و ۲۶۴)

فوکو به دو متن رپکه (۱۹۴۳) و هایک (۱۹۴۳) به عنوان مصادیقی دقیق از این واقعیت اشاره می‌کند که آن‌چه او به عنوان اردولبرالیسم مورد توجه قرار داده در واقع سابقه‌ی تاریخی مشخصی دارد؛ رپکه و هایک در تحلیل خود از شرایط انگلستان و آلمان نسبت به خطر بازگشت به شرایط آلمان نازی هشدار داده و افزایش کنترل دولتی را قرار دادن جامعه در مسیر اسارت در دستان دولتی قوی قلمداد کرده بودند (۲۶۲ و ۲۶۳)

درسگفتار هشتم: هفتم مارس - ۱۹۷۹

تأکید فوکو بر بحرانی‌بودن روند انتشار الگوی آلمانی به فرانسه که موجب شده است فرانسه دچار بحران‌هایی به مراتب بیش از آمریکا شود. (۲۶۵ و ۲۶۶):

آمریکا نیز شاهد انتشار نولیبرالیسم آلمانی بود، اما با زمینه‌ی لیبرالیستی، با تجربه‌ی نیودیل و در قالب یک آلترناتیو جدی حکمرانی (۲۶۶ و ۲۶۷)

انتشار الگوی آلمانی در فرانسه
مبتنی بر گونه‌ای حکومت‌داری
شدیداً دولت‌محور، مداخله‌گر و
اجرایی‌صورت گرفته است

استقرار نولیبرالیسم آلمانی در
فرانسه بر بستری بحرانی و حاد
به لحاظ اقتصادی رخ می‌دهد

عوامل بحران اقتصادی فرانسه
مجریان انتشار الگوی آلمانی در
فرانسه‌اند

«مالیات منفی» به عنوان مصداقی از نولیبرالی شدن سیاستها در فرانسه (۲۷۸ - ۲۸۴)

ایده: به کسانی باید کمک کرد که پایین‌تر از میزانی از درآمد قرار می‌گیرند. سایرین نباید از حمایت دولتی بهره‌مند شوند (۲۷۹)

سیاست اشتغال کامل نیز در چنین حالتی بی‌معنا خواهد بود، زیرا آنها که در همسایگی‌های بالا و پایین آستانه‌ی فقر مطلق هستند، ذخیره‌ی کار را تشکیل می‌دهند

به این ترتیب آن دسته از فقرا که بالاتر از آستانه‌ی فقر مطلق قرار می‌گیرند نیز باید پذیرای این واقعیت باشند که همانند ثروتمندان نصیبی از حمایت دولتی نخواهند داشت (۲۸۱)

بنابراین یک «آستانه‌ی محرومیت» تعریف می‌شود؛ در تقابل با رویکرد سوسیالیستی؛ این‌جا فقط کسانی مورد توجه قرار می‌گیرند که به «فقر مطلق» دچار باشند (۲۸۱ و ۲۸۲)

درسگفتار نهم

سه زمینه‌ی اصلی نولیبرالیسم آمریکایی (۲۹۳ - ۲۹۵)

نیودیل و نقد آن و رویکرد کینزی دولت روزولت در سال‌های ۱۹۳۳ و ۱۹۳۴. سایمونز در ۱۹۳۴ نقدی با عنوان «برنامه‌ای اثباتی برای لسه‌فر» نوشت. او پدر مکتب شیکاگو بود (۲۹۳)

برنامه‌ی بورلیج و برنامه‌های مشابهی که در ازای فداکاری‌های جنگی به شهروندان ضمانت‌های رفاهی می‌دادند. آن‌ها پیمان‌های داخلی بودند، زیرا در این دوران برخورداری از حمایت داخلی به اندازه‌ی اتحاد‌های بین‌المللی اهمیت داشت. سایمونز در نقد این برنامه‌ها نیز نوشت (۲۹۴)

برنامه‌های فقر، آموزش و جداسازی که منجر به رشد دولت‌های فدرال از خلال مداخله‌گری‌های اقتصادی و اجتماعی می‌شدند. این برنامه‌ها از دولت ترومن (۱۹۴۵) تا دولت جانسون (۱۹۶۵) به اجرا درآمدند (۲۹۴ و ۲۹۵)

درسگفتار نهم: چهاردهم مارس - ۱۹۷۹

لیبرالیسم آمریکایی از ابتدا و طی جنگ‌های استقلال همان نقشی را برای این کشور بازی کرد که لیبرالیسم پس از جنگ برای آلمان؛ اصل پایه‌گذار و رقم‌زننده‌ی مشروعیت دولت و حکومت (۲۹۵ و ۲۹۶)

طی این دو قرن لیبرالیسم همواره در قلب تمام مباحث سیاسی در آمریکا قرار داشته است. اگر در اروپا عنصر همواره حاضر «وحدت ملت» یا «استقلال ملت» یا «حاکمیت قانون» بوده، در آمریکا این عنصر همیشه حاضر لیبرالیسم بوده است (۲۹۶)

عناصر ممیزه‌ی نولیبرالیسم آمریکایی (۲۹۵ - ۲۹۷)

لیبرالیسم آمریکایی فرصت آن را داشت که با الگوهای کینزی به عنوان مصادیق «نالیبرالیسم» رویارو شود؛ مداخلات کینزی از یک سو به نظر راست‌های آمریکایی سوسیالیستی می‌آمدند و از سوی دیگر چپ‌ها آن‌ها را نظامی و امپریالیستی می‌دانستند (۲۹۶)

بنابراین لیبرالیسم در آمریکا راهی است همه‌جانبه برای بودن و اندیشیدن؛ مهم‌ترین تبیین‌گر رابطه‌ی میان حاکمان و شهروندان است و نمی‌توان آن را صرفاً تاکتیکی حکومتی در برابر شهروندان دانست. کانونی یوتوپیایی و شبکه‌ای اقتصادی - جامعه‌شناختی است که همواره نو به نو شده است (۲۹۷)

درسگفتار نهم: چهاردهم مارس - ۱۹۷۹

نظریه‌ی سرمایه‌ی
انسانی به عنوان
مصادیقی از اندیشه و
تحلیل نولیبرالیستی
آمریکایی (۲۹۸ -
۳۱۶)

پرابلماتیک کار انتزاعی: نولیبرال‌های آمریکایی ادعا می‌کنند که اقتصاد کلاسیک عملاً عنصر «کار» را فرو گذاشته و از تحلیل آن خودداری کرده است. ادعای مارکس این بود که این منطق سرمایه است که کار را به کالا بدل کرده و آن را به آثار ارزش تولید شده فرو می‌کاهد. نولیبرال‌ها اما ادعا کردند که انتزاعی کردن کار محصول سرمایه‌داری واقعی نیست؛ بلکه محصول اقتصاد کلاسیک است که موضوع اقتصاد را فقط فرایندهای سرمایه، ماشین و محصول می‌بیند. پس به یک تحول معرفت‌شناختی نیاز است؛ تحولی که موضوع را به تصمیم‌گیری شخص برای تخصیص نیروی کارش تغییر می‌دهد؛ پس بر این اساس کارگر دیگر ابژه‌ی منفعل عرضه و تقاضا در هیأت نیروی کار نیست، بلکه سوژه‌ی اقتصادی فعالی است که خود تصمیم به تخصیص منابع ارزش‌آفرین خویش می‌گیرد (۲۹۸ - ۳۰۳)

درسگفتار نهم: چهاردهم مارس - ۱۹۷۹

نظریه‌ی سرمایه‌ی
انسانی به عنوان
مصادیقی از اندیشه و
تحلیل نولیبرالیستی
آمریکایی (۲۹۸ -
۳۱۶)

به این ترتیب نظریه‌هایی مطرح می‌شوند که از کار انسانی تعبیر اقتصادی فعالانه‌ای ارائه می‌کنند؛ کار انسانی در تعبیر شولتز و بکر به یک تبادل خلاقانه‌ی سرمایه و درآمد تبدیل می‌شود؛ کارگر از مهارتش به همان ترتیب کسب درآمد می‌کند که از یک ماشین؛ تعبیر دقیق‌تر این است که کارگر خود «بنگاه»ی درآمدزا است؛ این حد اعلای همان عقلانیتی است که در نولیبرالیسم آلمانی نیز تمهید شد؛ باید کارگر را چونان صاحب «بنگاه»ی کوچک و شخصی دید؛ بنگاهی که کارفرمای آن خود کارگر است. با این اوصاف مفهوم «انسان اقتصادی» بازتعریف می‌شود؛ دیگر این انسان «انسان مبادله‌گر» نیست؛ او دیگر خود صاحب بنگاهی شخصی و یک کارفرما و کارآفرین فردی است؛ او سرمایه، تولیدکننده و درآمدزای خویش است. فوکو به تعبیر بکر اشاره می‌کند؛ انسان اقتصادی جدید حتی به هنگام مصرف نیز در کار تولید است و «رضایت» خویش را تولید می‌کند (۳۰۳ - ۳۰۸)

درسگفتار نهم: چهاردهم مارس - ۱۹۷۹

نظریه‌ی سرمایه‌ی
انسانی به عنوان
مصادیقی از اندیشه و
تحلیل نولیبرالیستی
آمریکایی (۲۹۸ -
۳۱۶)

گام بعدی با این اوصاف روشن است؛ حالا می‌توان درباره‌ی این حرف زد که چطور و طی چه سازوکارهای ذاتی و اکتسابی انسان‌ها به عنوان «بنگاه»های شخصی از میزان بیشتر و کمتری از سرمایه‌ی انسانی برخوردار می‌شوند. پای هر عاملی می‌تواند به میان بیاید؛ از خانواده و میراث ژنتیکی گرفته تا آموزش و سلامت. مثال آن تحلیل‌های ژنتیکی و شناسایی افرادی است که مشخصات ژنتیک خوبی دارند و کمتر در معرض مخاطرات سلامت قرار می‌گیرند. پس آن‌ها قابل سرمایه‌گذاری‌تر خواهند بود. عجیب هم نیست که همین شکل از محاسبات به روابط صمیمی انسان‌ها نیز راه پیدا کنند و آن‌ها نیز خواهان آن باشند که با ژن‌های بهتری وصلت کنند تا خانواده‌های قابل سرمایه‌گذاری‌تری داشته باشند. برخورداری از انواع سرمایه‌های فرهنگی و امکانات آموزشی نیز مثالی دیگر از تلاش برای سرمایه‌گذاری‌پذیرتر شدن است. فرزندان خانواده‌هایی که «تربیت» بهتری دریافت می‌کنند، شانس‌های بیشتری برای تبدیل به «بنگاه»های منفعت‌آفرین‌تر دارند (۳۱۰ - ۳۱۳)

درسگفتار نهم: چهاردهم مارس - ۱۹۷۹

نظریه‌ی سرمایه‌ی
انسانی به عنوان
مصادیقی از اندیشه و
تحلیل نولیبرالیستی
آمریکایی (۲۹۸ -
۳۱۶)

این تصور از سرمایه‌ی انسانی مهم‌ترین «نوآوری نظری» انجام شده در راستای تبیین دلائل پیشرفت غرب و ژاپن است؛ نولیبرال‌ها مقوله‌ی نوآوری را حتی به معنای شومپیتری آن نیز محدود نمی‌کنند. آن‌ها برای تبیین پدیده‌ی نوآوری که مانع عمل کردن قاعده‌ی گرایش نزولی نرخ سود شده است، از گسترش و رواج انگیزش دائمی رقابت سخن می‌گویند. بنابراین دیگر نمی‌توان بر اساس ترکیب‌های زمین، سرمایه و کار دست به تحلیل کامیابی‌های کشورها زد. از سیاست رشدی سخن می‌گوییم که بر «سرمایه‌ی انسانی» متکی است و بر اساس آن تمام سیاست‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و آموزشی کشورهای توسعه‌یافته بر مبنای سرمایه‌ی انسانی شکل می‌گیرد. ترکیب سرمایه‌ی انسانی اکنون مهم‌ترین فاکتور در تحلیل رشد کشورها است (۳۱۳ - ۳۱۶)

درسگفتار دهم

از سیاست جامعه و سیاست زندگی اردولیرال تا عمومیت اجتماعی بازار در نولیرالیسم آمریکایی

سیاست جامعه و سیاست حیاتی اردولیرال درصدد گسترش میل به مشارکت اقتصادی در سوژه‌های انسانی بودند؛ به نحوی که جبران‌گر سازوکارهای سرد و بی‌روح رقابت‌افزایی اقتصادی باشد. سیاست‌های اجتماعی تلاش می‌کردند فضای بازار را تعدیل کنند؛ از تمرکزگرایی جلوگیری می‌کردند؛ شرکت‌های متوسط را تشویق می‌کردند؛ بنگاه‌های صنعتی و کسب‌وکارهای کوچک را مورد حمایت قرار می‌دادند. با تعمیم مفهوم «بنگاه»، سوژه‌های انسانی نیز مقامی مستقل از بنگاه‌های اقتصادی یافتند و خود به عنوان «بنگاه»‌های ارزش‌آفرین مورد تجلیل قرار گرفتند. هدف همی این‌ها فراهم آوردن فرهنگی «گرم» بود برای جبران «سردی» سازوکارهای رقابت و بازار (۳۲۵ - ۳۲۹)

در نولیرالیسم آمریکایی بازار به رادیکال‌ترین شکل ممکن عمومیت اجتماعی یافت. آن‌ها برای تحلیل طیفی نامحدود از موضوعات به سراغ استعاره‌ی بازار رفتند و کوشیدند همه‌چیز را بر اساس آن تحلیل کنند. اموری چون تولد و ازدواج به محاسبه‌ی اقتصادی درمی‌آیند. یکی از نمونه‌های شایان تأمل آن مقاله‌ی گری بکر است با موضوع «جرم و مجازات»؛ او در این مقاله مجرم را سوژه‌ای می‌داند که «هزینه» یا «مخاطره»ی ارتکاب جرم را پذیرا می‌شود. به این‌ترتیب سیاست اجتماعی ناظر بر مقوله‌ی جرم نیز دچار تحولی رادیکال می‌شود. دیگر نمی‌باید وقتی را به تحلیل و تقبیح وجه اخلاقی ارتکاب جرم یا سیاستی انضباطی را برای بهنجارسازی مجرمان اختصاص داد، بلکه باید نظام مخاطرات و هزینه‌های مترتب بر ارتکاب جرم را چنان طراحی کرد که «نرخ» ارتکاب جرم در حد معقولی باقی بماند. مبنای نظری این شکل از تحلیل تعریف سوژه‌ی بزه به عنوان «سرمایه‌گذار» و بازگردان آن به مفهوم «هومو اکانومیکوس» یا انسان اقتصادی نولیرالی است و این‌ها همه مصادیقی از این قاعده‌ی نولیرال هستند که به همان اندازه که دولت از صلاحیت تفسیر و تحلیل بازار برخوردار نیست، بازار می‌تواند مهم‌ترین ابزار تحلیل اعمال دولت و حکومت باشد (۳۲۹ - ۳۵۰)

درسگفتار یازدهم

درسگفتار یازدهم: بیست و هشتم مارس - ۱۹۷۹

تشریح دقیق‌تر نسبت میان انسان اقتصادی و حکومت‌داری لیبرالی

در تصویر کلاسیک سوژه‌ی اقتصادی در پی منفعت خویش است و منافع او به منافع دیگر انسان‌های اقتصادی پیوند می‌خورد. لیبرالیسم کلاسیک از دولت مقتدر قرن هجدهم و نوزدهم می‌خواهد که هومو اکانومیکوس را به حال خود بگذارد تا منفعتش را تعقیب کند. نولیبرال‌ها، خاصه بکر، معنای انسان اقتصادی را به شکلی رادیکال گسترش می‌دهند؛ اساساً پاسخ سوژه‌ی انسانی به محیط از او هومو اکانومیکوس می‌سازد. بنابراین بر خلاف آن تصویر «مقاوم» لیبرالیسم کلاسیک، با سوژه‌ای روبرو هستیم که بسیاری از عناصر واقعیت را می‌پذیرد و تبدیل به عنصری محاسبه‌پذیر می‌شود (۳۵۹ - ۳۶۳)

با این‌حال فوکو به طرح این گذار نولیبرالی به هومو اکانومیکوس نولیبرالی بسنده نمی‌کند. او می‌خواهد نشان دهد که انسان اقتصادی از همان آغاز پروژه‌ی نظری لیبرالی نوع خاصی از سوژه بوده است که فن حکمرانی اقتصادمحور و مبتنی بر حداکثر تحدید و کمینه‌سازی دولت را ممکن کرده است. فوکو به ظهور مفهوم «سوژه‌ی حامل منفعت» در تفکر هیوم باز می‌گردد که باید آن را از «سوژه‌ی حامل حقوق» متمایز کرد. نکته‌ی کلیدی درباره‌ی این دو نوع متفاوت سوژگی این است که قابل تقلیل به یکدیگر نیستند و در واقع بسیاری از رفتارهای سوژگی حقوقی را باید بر اساس سوژگی منفعت‌محور تفسیر کرد. سوژگی حقوقی متضمن پذیرش بسیاری از «محدودیت»‌های قراردادی است و تفسیر این‌که چرا سوژه‌ها آن محدودیت‌ها را می‌پذیرند، با سوژگی منفعت‌محور امکان‌پذیرتر می‌شود. بازار عرصه‌ی بازی سوژه‌های حامل منفعت است. سپس فلسفه‌هایی پدیدار می‌شوند که میان پیگیری این منفعت و خیر همگانی نسبتی می‌جویند. فوکو به تعبیر کندرسه اشاره می‌کند که بر اساس آن فرد منفعت‌جو در جهانی نامتناهی گرفتار است، اما در نهایت تعقیب منفعت از سوی او آثاری مثبت برای همگان در پی دارد. از آن مهم‌تر نظریه‌ی منسجم آدام اسمیت است درباره‌ی خیر حاصل از تعقیب منافع فردی. اقتصاد سیاسی حاصل از این رویکرد با مفهوم انسان اقتصادی به عنوان حامل منفعتی که نقش جزیره‌ای از عقلانیت را در فرایند اقتصادی ایفا می‌کند، تناسب کامل دارد. اساساً قرار بر این است که جهان اقتصادی کدر و احاطه‌ناپذیر و متشکل از کثرت دیدگاه‌هایی فروناکاستنی باشد. (۳۶۳ - ۳۷۸)

تشریح دقیق‌تر نسبت میان انسان اقتصادی و حکومت‌داری لیبرالی

در تصویر کلاسیک سوژه‌ی اقتصادی در پی منفعت خویش است و منافع او به منافع دیگر انسان‌های اقتصادی پیوند می‌خورد. لیبرالیسم کلاسیک از دولت مقتدر قرن هجدهم و نوزدهم می‌خواهد که هومو اکانومیکوس را به حال خود بگذارد تا منفعتش را تعقیب کند. نولیبرال‌ها، خاصه بکر، معنای انسان اقتصادی را به شکلی رادیکال گسترش می‌دهند؛ اساساً پاسخ سوژه‌ی انسانی به محیط از او هومو اکانومیکوس می‌سازد. بنابراین بر خلاف آن تصویر «مقاوم» لیبرالیسم کلاسیک، با سوژه‌ای روبرو هستیم که بسیاری از عناصر واقعیت را می‌پذیرد و تبدیل به عنصری محاسبه‌پذیر می‌شود (۳۵۹ - ۳۶۳)

فوکو اقتصاد را دانشی «بی‌خدا» و «الحادی» می‌داند؛ بدون «کلیت»؛ دانشی که محلی از اعراب برای دیدگاه و دانش حکومتی حاکم قائل نیست؛ اقتصاد شکل حقوقی حاکمی را که در چارچوب دولت اعمال حاکمیت می‌کند می‌رباید و همین دولت موجد فرایندهای اقتصادی می‌شود. لیبرالیسم شکل مدرن خود را با صورت‌بندی این ناسازگاری ذاتی میان کثرت احاطه‌ناپذیر سوژه‌های اقتصادی حامل منفعت و وحدت تمامت‌بخش حقوقی کسب می‌کند. این سرآغازی یکسره متفاوت با نظم حقوقی پیشین رقم می‌زند. حاکم در این قرائت باید «فاقد قدرت» باشد، زیرا «فاقد دانش» است. به این ترتیب اقتصاد سیاسی چونان نقد عقل حکومتی پدیدار می‌شود. رویکرد دست پنهان از الگوی حاکمیت مرکاتیلیستی نیز سلب ید و صلاحیت می‌کند. آن الگو بر اساس حاکمیت مصلحت دولت به حاکم اقتدار حقوقی و اجرایی می‌بخشید؛ در حالی که رویکرد دست پنهان اقتدار حقوقی را به «حاکمیت قانون» تبدیل و اقتدار اجرایی را به «اداره‌ی حداقلی» تبدیل می‌کند. این رویکرد اگرچه در تأکید بر آزادی بازار و تعقیب منافع شخصی با فیزیوکرات‌ها اشتراک دارد، رویکرد آن‌ها به حاکم به عنوان صاحب ملک و برخوردار از اشراف اقتصادی را نفی و رد می‌کند. آن استبداد روشن‌بینانه‌ی فیزیوکراتیک حاصل باور آن‌ها به برخورداری حاکم از آن دانش و اشراف است و حال آن که دست پنهان اسمیت دقیقاً امکان و وجود چنین دانشی را نقض می‌کند (۳۷۸ - ۳۸۴)

درسگفتار دوازدهم

درسگفتار دوازدهم: چهارم آوریل - ۱۹۷۹

جامعه‌ی مدنی چونان مفهوم غایی در تحلیل زیست - سیاست

در واپسین درسگفتار فوکو می‌پرسد: به راستی الگوی محدودسازی قدرت حاکم بر اساس مفهوم انسان اقتصادی چیست؟ او دو رویکرد را مطرح و اعلام می‌کند که هیچ‌یک در عمل تحقق نیافته‌اند. رویکرد اول «تحدید جغرافیایی» حدود حاکمیت است؛ یعنی تعیین بازار به عنوان آن نقطه‌ی جغرافیایی که در آن حاکم مجاز به مداخله نیست. رویکرد دوم همان الگوی فیزیوکرات‌ها است که بر اساس آن حاکم باید پذیرای واقعیت‌ها و «قواعد» بازار باشد و آن قواعد را محترم بشمارد. بنابراین لازم بود «قلمرو»، «مجموعه» و «نقطه‌ی ارجاع» دیگری تعریف شود. این مجموعه و قلمرو جدید «جامعه‌ی مدنی» بود (۳۹۱ - ۳۹۶)

از نظر فوکو «جامعه‌ی مدنی» قلمرو ناظر بر فن‌آوری حکومتی لیبرالی است؛ قلمروی است از «تبادل»‌ها که عرصه‌ی حقوقی را به عرصه‌ی اقتصادی پیوند می‌زند. قلمروی است که به حکومت امکان «همه‌جا حاضر» بودن می‌دهد، بی‌آن‌که این حضور فراگیر ناقض منطق اقتصادی و چارچوب‌های حقوقی باشد. سوژه‌های اقتصادی متکثر را در درون خود جای می‌دهد و در عین حال در کنار آن‌ها تکنولوژی حکومتی را تغذیه می‌کند. واقعیتی است «تبادلی» که «تمایز» فرایندهای اقتصادی را حفظ می‌کند. برای درک این واقعیت تبدالی نمی‌توان به مفاهیم کلاسیک جامعه‌ی مدنی در اندیشه‌ی هابز و لاک اتکا کرد. آن‌ها یک مفهوم‌پردازی حقوقی - سیاسی از جامعه‌ی مدنی ارائه کردند. فوکو به سراغ مفهوم‌پردازی آدام فرگوسن از جامعه‌ی مدنی می‌رود؛ او تصویری از جامعه‌ی مدنی ارائه می‌کند که آن را می‌توان قرینه‌ی مدنی و سیاسی تصویر آدام اسمیت از اجتماع متشکل از سوژه‌های اقتصادی دانست. فرگوسن چهار ویژگی برای جامعه‌ی مدنی برمی‌شمارد: ثابتی است تاریخی - طبیعی؛ قاعده‌ی سنتز خودجوش است؛ ماتریکس دائمی قدرت سیاسی است و موتور محرکه‌ی تاریخ است (۳۹۶ - ۳۹۹)

درسگفتار دوازدهم: چهارم آوریل - ۱۹۷۹

جامعه‌ی مدنی چونان مفهوم غایی در تحلیل زیست - سیاست

در نگاه فرگوسن جامعه‌ی مدنی امر مفروض است و زمینه یا میدانی است که فراتر از آن را نمی‌توان متصور بود. این میدان یا زمینه جای برقراری پیوندهای اجتماعی ما است و این پیوندهای اجتماعی با سرشت ما درآمیخته هستند. پیشاتاریخی نمی‌توان برای این زمینه و آن پیوندها تعریف کرد. جامعه‌ی مدنی به ما امکان تداوم زندگی در وضع اجتماعی را می‌بخشد. از سوی دیگر جامعه‌ی مدنی عرصه‌ی سنتزهای خودجوش ما است؛ با الگویی از تکثیر فوری روابط اجتماعی روبرو هستیم که متجانس با همان تکثیرهای فوری سود در سازوکارهای اقتصادی است و البته محتوای متفاوتی با آن دارد. (۴۰۵ - ۴۰۳)

در جامعه‌ی مدنی «منافع بی‌طرف» به اشتراک گذاشته می‌شوند و عناصری چون غریزه، همدلی، دشمنی و احساسات مورد استفاده قرار می‌گیرند. از سوی دیگر در حالی که عرصه‌ی اقتصاد گرایش به محلی‌زدایی دارد، پیوندهای جامعه‌ی مدنی اجتماع‌گرایانه و متمایل به روابط محلی هستند. به این ترتیب دینامیسمی مبتنی بر تقویت و تضعیف متقابل میان پیمان‌های اقتصادی و روابط مدنی شکل می‌گیرد. از یک سو روابط مدنی نقش «محمل» پیمان‌های اقتصادی را دارند و از سوی دیگر پیمان‌های اقتصادی در تضاد با عناصر انسانی، محلی و غیراقتصادی روابط مدنی قرار می‌گیرند. ویژگی سوم جامعه‌ی مدنی در نگاه فرگوسن این است که ماتریکس دائمی قدرت سیاسی است. در جامعه‌ی مدنی می‌آموزیم که علاوه بر هم‌ترازی با سایر شهروندان، از رهبران و گروه‌های مقتدری نیز پیروی کنیم. این پیروی‌ها لزوماً چارچوب حقوقی ندارند، اما انسان‌ها را در درون شبکه‌ای از روابط قدرت قرار می‌دهند. چهارمین ویژگی از نظر فرگوسن این است که جامعه‌ی مدنی به دلیل پذیرایی توأمان از سنتزهای خودجوش اجتماعی و گسیختگی‌های مکرر اقتصادی عرصه‌ای بسیار پویا است که منشأ عدم تعادل و در نهایت تحول تاریخی واقع می‌شود. قاعده‌ی پیوند گسلنده دگرگونی تاریخی را رقم می‌زند. (۴۰۴ - ۴۱۱)

درسگفتار دوازدهم: چهارم آوریل - ۱۹۷۹

جامعه‌ی مدنی چونان نقطه‌ی عطف تاریخی در استقرار فن‌آوری حکومتی لیبرالی (۴۱۲)

قلمروی ساخته‌شده از واحدهای جمعی و سیاسی متشکل از مناسبات اجتماعی و پیوندهای میان افراد که از سطح پیوندهای اقتصادی و حقوقی فراتر می‌روند؛ بستری برای شکل‌گیری بی‌پایان بافت‌های اجتماعی جدید، مناسبات اجتماعی نو، ساختارهای اجتماعی تازه و انواع نوینی از حکمرانی؛ بستری که طراحی و تمایز روابطی پیچیده میان پیوندهای اجتماعی و مناسبات اقتدار را امکان‌پذیر می‌کند. این قلمرو که متفاوت از جامعه‌ی مدنی حقوقی - سیاسی هابز و لاک است، در بطن تکنولوژی جدید حکمرانی یا مسأله‌ی اقتصادی تکنیک‌ها و تکنولوژی‌های حکومت قرار دارد. الگوها و پرابلماتیک‌های متنوعی برای ترسیم روابط دولت و جامعه قابل طرح هستند؛ تفاوت الگوهای آلمانی، فرانسوی و انگلیسی (۴۱۲ - ۴۱۵)

جامعه‌ی مدنی چونان نقطه‌ی عطف تاریخی در استقرار فن‌آوری حکومتی لیبرالی (۴۱۲)

آخرین حلقه‌ی نظری بحث فوکو: مسأله‌ی نظارت بر قدرت سیاسی: جامعه‌ی مدنی فرگوسنی موجب بازتوزیع و تغییر تمرکز در عقل حکومتی می‌شود. تا مدت‌ها تنها عنصر محدودکننده‌ی اقتدار حاکم «خردمندی» او بود. او مطابق دانش بشری و قوانین قدسی حکم می‌راند و «خردمندی» خود را به آن‌ها منتسب می‌کرد؛ حکمرانی «حقیقت» محور؛ حقیقت متون دینی، وحی و نظم عالم هستی. از قرن شانزده و هفده به بعد دیگر «حقیقت» معیار نبود، بلکه محاسبه‌ی نیرو، روابط، ثروت و قدرت مبنا واقع شد. گونه‌ای از «عقلانیت» معیار حکمرانی جدید بود. در دوره‌ی مصلحت دولت آن عقلانیت در خدمت پیشینه‌سازی اقتدار حاکم بود. سپس دوره‌ی حکمرانی متأخر فرا رسید؛ گذار به عقلانیتی که مستلزم نظارت بر حکومت بود. دیگر موضوع طراحی حکومت بر مبنای عقلانیت حاکم منفرد نبود، بلکه عقلانیت سوژه‌های اقتصادی و حامل منفعت مبنای نظارت متأخر بود. فن‌آوری لیبرالی حکومت به این ترتیب شکل گرفت؛ بر مبنای رفتار عقلانی حکومت‌شوندگان (۴۱۶ - ۴۱۸)

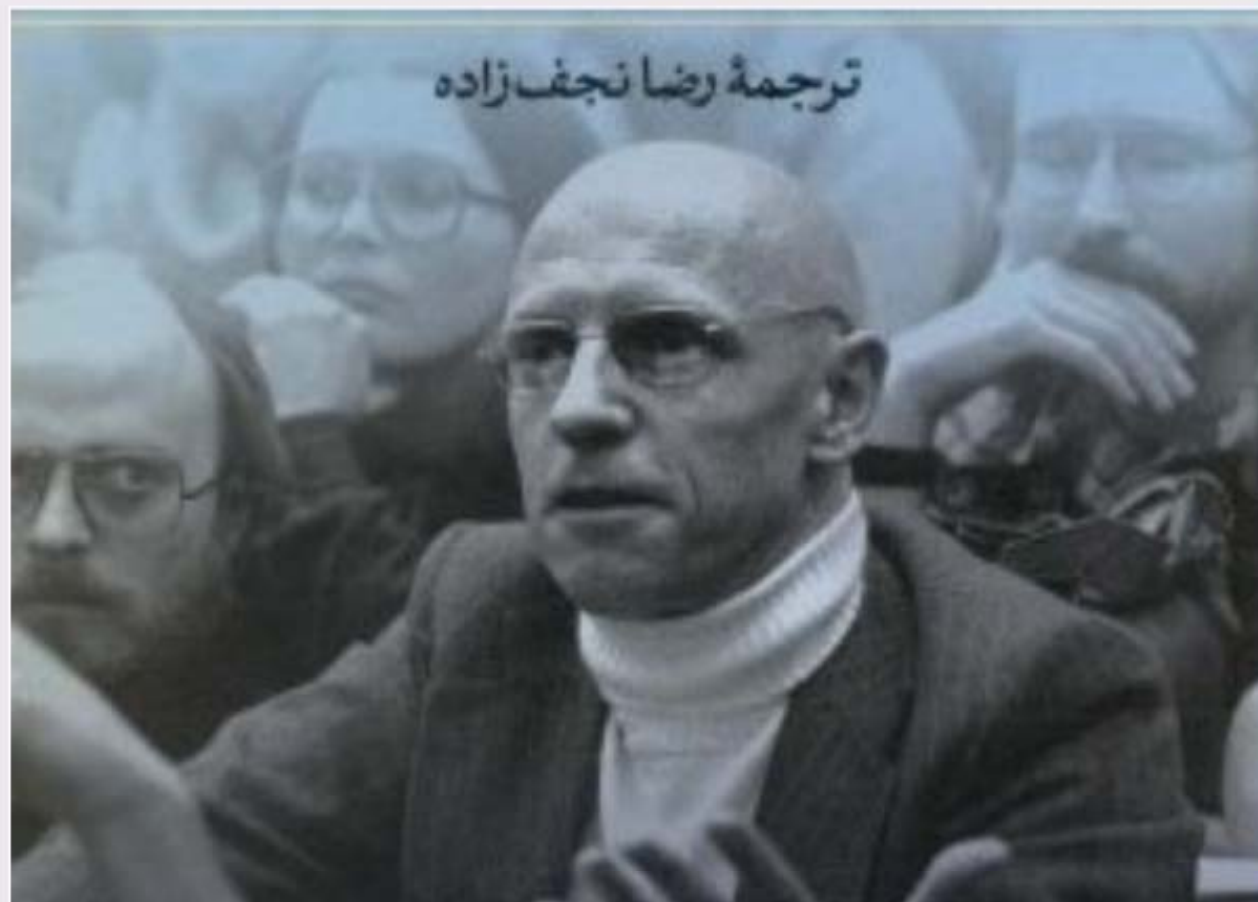
درسگفتار دوازدهم: چهارم آوریل - ۱۹۷۹

نتیجه‌ی نهایی (۴۱۸ و ۴۱۹)

از قرن نوزدهم به این سو شاهد همزیستی و همپوشانی مستمر این اقسام عقلانیت بوده‌ایم و سیاست چیزی نبوده جز میان‌کنش‌های این فنون مختلف حکمرانی با نقاط ارجاع متفاوت؛ این نقطه‌ی تولد «سیاست» است (۴۱۹)

می‌توان سیاست‌های ناسیونالیستی و اتاتیستی را از نوع عقلانیت حاکم منفرد و سیاست‌های مارکسیستی مبتنی بر عقلانیت غایت‌گرای تاریخی را از نوع معطوف به حقیقت دانست (۴۱۸)

نمی‌توان ادعا کرد که دو قسم پیشین عقلانیت ناپدید شده و به تاریخ پیوسته‌اند (۴۱۸)



فوکو، میشل (۱۳۸۹) تولد زیست سیاست، درسگفتارهای کلژدوهرانس ۱۹۷۸ - ۱۹۷۹، برگردان رضا نجف زاده، نشر نی، تهران

مبنا و منبع اصلی این ارائه برگردان رضا نجف زاده از کتاب تولد زیست سیاست بوده است. با این حال خوانندگان مواردی از تفاوت میان معادل های استفاده شده در اسلایدها با معادل های موجود در کتاب را خواهند یافت. با توجه به اهمیت این اثر فوکو، آبسکورا در آینده یکی از «ترجمه کاوی» های خود را به برگردان نجف زاده اختصاص خواهد داد.